

## هفته نامه امید شماره ۱۰۳۰

شماره سیزدهم / سال بیست و پنجم / ۱۷ حوت ۱۳۹۵

۸ مارچ ۲۰۱۷ / شماره مسلسل ۱۰۳۰

### دوستان ارجمند توجه بفرمایند

آدرس جدید پستی امید این است :

2002 Mayflower Dr. Woodbridge, VA 22192 U.S.A.

چک اشتراک و اعانه به امید را لطفاً فقط در وجه

Mohammad Koshan به نشانی بالا بفرستید.

بهاء اشتراک : امریکا ۶ ماهه ۴۰ دالر - یک ساله ۸۰ دالر

کانادا ۶ ماهه ۴۵، یکساله ۹۰ دالر - سایر جاها ۶ ماهه ۵۰، یکساله ۱۰۰ دالر

ارسال اعانه ممکنه باعث ادامه کار و امتنان اداره می شود .

شماره تلفون و فکس، و نشانی ایمیل قرار ذیل است :

۷۰۳ ۴۹۱ ۶۳۲۱

mkqawi471@gmail.com

وودبریج، ورجینیا

محمدقوی کوشان

### « دری » « منجی » فارسی « شد

این ادعا بر کدام مینا صورت گرفت ؟ مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ مؤرخ، سیاستمدار، نویسنده نامدار، در کتاب مستطاب « خاطرات » خود

این موضوع را به روشنی شرح داده اند.

شادروان فرهنگ یکی از اعضای عمده تسوید قانون اساسی سال ۱۳۴۲ و نگارنده متن مقدمه آن قانون اساسی، که مدت تقریباً دهسال تا کودتای محمد داؤود نافذ بود، و به دهه دموکراسی اشتها ریافت، بوده ، و در نخستین شورای ملی کشور بر اساس قانون اساسی نو، با کسب آرای زیاد، به حیث وکیل مردم کابل در آن شورا عضویت داشتند.

باید یادآور شد که شاگردان معارف که تا سال ۱۳۴۴ در صنوف ابتدایی مکاتب بودند، روی کتاب دری شان جمله (قرائت فارسی) و نام مؤلف آن - مرحوم (محمد آصف مایل) نقش بسته بود. یعنی زبان آموزش ما (فارسی) بود، و نه (دری). اما به اصطلاح کابلی (بوره) و اصطلاح عام سایر سرزمین های فارسی زبان (شکر) هر کدام را که اراده کنیم، (شیرین) است .

مرحوم فرهنگ، درباره مشکلاتی که به خاطر حفظ زبان فارسی از شرّ انحصارجویان قبیله‌ای در زمان تسوید قانون موجود بود، در صفحات متعدد کتابش یادآوری کرده اند، به این شرح :

صفحه ۳۰۲ : درمسأله لسان همه برین متفق بودند که دوزبان فارسی و پشتو رسمی شمرده شود، و به پیشنهاد من، که از طرف (محمد موسی) شفیق هم تأیید شد، توافق حاصل آمد تا به جای اصطلاح زبان فارسی، اصطلاح زبان دری بکار رود...

صفحه ۳۳۵ : در قسمت زبان رسمی کشور، اصطلاح زبان دری که به جای زبان فارسی، به پیشنهاد من در متن درج شده بود، هواخواهان برتری پشتو را غافلگیر کرد. آنها ترجیح میدادند که این زبان مانند سابق زبان فارسی نامیده شود تا آن رایگانه و منسوب به ایالت فارس از ایالات ایران قلمداد کرده، در افغانستان از رسمیت ساقط نمایند، و زبان پشتو رایگانه زبان رسمی و ملی کشور اعلان نمایند.

باید گفت که درین موضوع پشتوزبانانی که در کمیته تسوید عضویت داشتند، خصوصاً (محمد موسی) شفیق و (داکتر صمد) حامد منصفانه رفتار نمودند، یعنی از اصل رسمی بودن هر دو زبان و مساوات درین شان، که در متن درج شده بود، صادقانه دفاع نمودند، معذالک چون تعداد هواخواهان پشتو زیاد بود، فقره در متن علاوه شد که به حکومت وظیفه می داد برای انکشاف «زبان ملی پشتو» تدابیر خاص اتخاذ کند، و این توصیه در سالیان بعدی از طرف پشتوزبانان یا بهتر است بگوییم پیروکرات های پشتوزبان به حیث سلاح مؤثری در جهت حصول هر گونه امتیاز برای خودشان بکار رفت و موضوع مساوات درین دوزبان رسمی را مسخ کرد.

از همه بدتر اینکه در جمله اضافی مذکور زبان پشتو به حیث زبان ملی یاد شده بود، بطوری که ممکن بود از آن چنین نتیجه گیری کرد که سایر زبان ها ملی نمی باشند. اما این نکته بعد ها، چنانچه خواهیم دید، در لویه جرگه دوباره بطور ضمنی اصلاح گردید.

صفحه ۳۳۶: در روز دوم مذاکرات مسأله زبان مطرح بود، کریم نزیهی موضوع حقوق زبان اوزبکی و سایر زبان های محلی کشور را مطرح ساخت. به واقع سکوت از حقوق آنها خلای مهمی در متن قانون شمرده میشد. اما پیش از آنکه موضوع مورد مباحثه اصولی قرار بگیرد، قدیر تره کی در ضمن رد نمودن پیشنهاد نزیهی، زبانهای مذکور را به حیث زبانهای منحل یاد کرد. این امر موجب آن شد که نزیهی هم مجلس را ترک بگوید. چون من از سالیان دراز با او دوستی داشتم، به خانه اش رفته سعی کردم او را از مقاطعه با مجلس منصرف سازم ...

صفحه ۳۴۰: با انتشار مسوده قانون اساسی، مباحثات راجع به نظام آینده کشور، که تا آن هنگام ماهیت اجمالی و کلی داشت، بر نکات مشخص قانون تمرکز یافت. طرفداران داؤودخان، احکام مندرج در ماده ۲۴ را، که بر فعالیت سیاسی خانواده شاهی قیود وضع میکرد، مورد انتقاد قرار داد، و چنانچه قبلاً گفتم، این افواه را پخش کردند که سردار مذکور با تمام وسایل با تطبیق این احکام مخالفت نموده و اگر لازم شود، برای رهایی از آن، زنش را طلاق گفته و به این صورت از حلقه خانواده شاهی خارج شود. همچنان گفته شد که هنگام تشکیل لویه جرگه، وی عتفاً به تالار مجلس وارد شده، اعضای جرگه را وادار خواهد ساخت تا حکم ماده مذکور را تبدیل نمایند.

برتری طلبان پشتون، که اکنون شامل نویسندگان و روشنفکران پشتو زبان بودند، بر حکم ماده ۳ دایر بر رسمی بودن زبان دری، که آنرا در مقام برابری با پشتو قرار میداد، بشدت اعتراض داشتند، زیرا به این صورت مساعی سی ساله خود را در مورد طرد تدریجی زبان مذکور در معاملات رسمی، و انحصار آن به زبان پشتو، که برای خودشان متضمن منافع مادی سرشار بود، در خطر می دیدند.

از آنجا که من در کمیسیون با استواری از زبان دری دفاع نموده بودم، انتشار این خبر و بخصوص پیشنهاد کلمه دری به جای فارسی از جانب من و ارائه دلایل راجع به آن، خصومت این گروه را بخصوص علیه من برانگیخته بود و مرا به هواخواهی ایران محکوم میکردند. اما در عین حال بالای اعضای پشتوزبان مخصوصاً شفیق و حامد به قهر بودند که چرا در این موضوع با من همراهی کرده اند. اکنون متوجه میشدند که من چرا کلمه فرهنگ را به حیث اسم فامیلی خود انتخاب نموده، از اختیار نام

رشتیا، که برادرم قبلاً گزیده بود، ابا ورزیده ام، واین موضوع به مخالفت شان می افزود...

صفحه ۳۴۳: بالاخره مجلس (لویه جرگه) افتتاح گردید. متن به هر دو زبان پشتو و دری ازجانب شفیق قرائت می شد و بحث برآن صورت میگرفت. دیباچه و دوماده اول بایک اندازه بحث، اما بدون تشنج خاص به تصویب رسید. اما در ماده سوم، که مربوط به زبان بود، مخالفت یک عده از پشتوزبانان بامتن، که به هر دو زبان حیثیت مساوی میداد، آشکار گردید. کمیته تسوید و یک عده از اعضای کمیسیون و اعضای لویه جرگه از متن مدافعه میگردند، و درین مباحثه من هم سهم فعال داشتم. در ضمن این مباحثات، غلام محمدخان فرهاد در خلال بیانیه باهمان اصطلاحات عوامفریبانه ویژه خودش، اظهار داشت که برادران عزیز، باید گردن بستگی نشود، همه دنیا میدانند که در افغانستان پشتونها اکثریت دارند و دیگر مردم اقلیت. چون در تمام دنیا جزء تابع کل است، لهذا غیر پشتونها باید درین مسأله پافشاری نکرده و از نظریه اکثریت پیروی کنند و زبان پشتو را حیثیت یگانه زبان رسمی کشور بشناسند.

در حالیکه من خود را آماده کرده بودم که راجع به ترکیب اجتماعی افغانستان و حقوق اقلیتها در نظام مبنی بر دموکراسی به اوجواب بدهم، آقای شریفی جاغوری نوبت گرفته، در ضمن بیانیه مملو از فصاحت و بلاغت بی نظیر، مسأله را از زاویه مذهبی مطرح نموده چنین اظهار داشت: «زبان مایه شرافت انسان بر سایر مخلوقات است. چنانچه خداوند تعالی در صفت انسان و ترجیح آن بر سایر حیوانات فرموده که «علمه البیان» یعنی به او، یعنی به انسان، بیان و گفتار و لسان آموختیم. اما نفرموده اند که و علمه الپشتو و یا علمه الفارسی، و حتی علمه العربی، که زبان پیغمبر اسلام بود. ازین معلوم میشود که در نزد خداوند تمام لسانها حیثیت مساوی دارد، و کسانی که حالاً میخوانند یک زبان را بر دیگر زبانها ترجیح بدهند، از حکم خداوند تجاوز می کنند.»

این بیانیه چنان تأثیری بر مجلس وارد نمود که دیگر کسی جرئت نکرد راجع به امتیاز و برتری زبان پشتو بحیث زبان ملی و غیر آن چیزی به زبان آورد، و به پیشنهاد یک نفر از اعضاء، برای آنکه سایر زبانهای افغانستان مثل ازبکی و غیره هم از قلم نیفتاده باشد، فیصله برین شد که کلمات «از جمله زبانهای افغانستان» در شروع عبارت (ماده سوم) ایزاد شود تا ثابت گردد که هر چند دوزبان در کشور حیثیت رسمی دارد، اما زبانهای کشور به همین دو محدود نمی باشد.

مأخذ: (خاطرات میر محمد صدیق فرهنگ - به اهتمام سید محمد فاروق فرهنگ و سید ضیاء فرهنگ - انتشارات تیس، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۴، تهران).

\*\*\*\*\*

## سوانح مختصر شادروان علوی

توانا بُود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بُود

سید فقیر علوی، ژورنالیست و «پیر مطبوعات افغانستان» روز پنجم مارچ سال ۲۰۱۷ به عمر نود و هفت سالگی چشمانش را برای همیشه بست. ایشان در کابل در سال ۱۹۲۱ در یک خانواده منور و وطنپرست تولد شد. در لیسه نجات شاگرد بود که شهید عبدالخالق، محمد نادر شاه را در چمن دلکشا به قتل رساند، علوی هم به شمول دیگر شاگردان که در آنجا برای اخذ تقدیرنامه اشتراک داشتند، ناظر این جریان شد.



شادروان رفیع الدرجات، سیدفقیر علوی پیرمطبوعات کشور مقامات دولتی آن زمان به شکل غیرعادلانه، علوی را با تمام اعضای فامیلش به قندهار تبعید نمودند. موصوف در قندهار به حیث کاتب در مدیریت تحریرات شامل وظیفه شد. بعد از مدتی آقای علوی در جمله مامورینی بودند که نظریه خواست سردار محمد داؤود از قندهار به ننگرهار اعزام شدند. در ننگرهار استاد رشید لطیفی، اولین، رئیس آژانس باختر، پس از خواندن یکی از مقالات آقای علوی، او را به حیث نماینده آژانس باختر در شهر جلال آباد مقرر کرد. زمانی که استاد لطیفی به مدیریت روزنامه انیس در کابل شروع به کار کرد، آقای علوی نیز به حیث محرر در روزنامه انیس مقرر شد.

با گرفتن وظایف مختلف در نشریات و مطبوعات افغانستان، به شمول مدیر مجله هفته وار ژوندون، مدیر مسئول مجله اقتصاد و معاون روزنامه انیس، مرحوم سیدفقیر علوی نقش بسیار عمده و بارزی به روشن نمودن اذهان هموطنان خویش بازی نمود.

شادروان علوی در زمانی مسئولیت نشرات مختلف کشور را به عهده داشت، با اشتراک به کورس های شبانه، توانست دپلوم فاکولته ژورنالیسم را بدست بیاورد. ریاست مؤسسه نشراتی اصلاح، آخرین وظیفه ژورنالیستی مرحوم علوی بود، و بعد از این وظیفه ایشان به تقاعد سوق داد شد.

« پیرمطبوعات افغانستان » در مدت خدمات خویش مقاله ها و مضامین بی شماری را نوشته و به طبع رسانده اند. از جمله کتاب هایی که نوشته یا ترجمه نموده اند اینهاست :

\* - در جستجوی خوشبختی و سعادت در ازدواج - چگونه باید زیست - پایمالی حقوق بشر در افغانستان، و گزارش ملل متحد در مورد تجاوز به حقوق بشر در افغانستان، و موفقیت بین المللی \*\*\* ساختن افغانستان .

در زمان مهاجرت در پاکستان بحیث مدیرمجله وفا مقررشد، این مجله تخلف درحقوق بشر رادرافغانستان نظارت می کرد.

شادروان علوی از جوانی تا آخرین لحظات زندگی، عاشق افغانها و افغانستان بود، در همه نوشته ها و ترجمه هایش چه از زبان آلمانی یا انگلیسی، یگانه هدفش روشنی انداختن به اوضاع افغان ها در جهان و افغانستان بود.

اداره امید: جناب مرحوم مغفور سید فقیر علوی، حدود پانزده سال باهفته نامه امید صمیمانه همکاری فرمودند، بیش از یک صدمقاله و ترجمه شان زیب شماره های متعدد این هفته نامه بوده اند، واینک آخرین ترجمه آن بزرگوار را که در شماره ۱۰۱۸ مورخ ۳۰ اپریل ۲۰۱۶ برابر با ثور ۱۳۹۵) امید، یعنی ده ماه پیش مرحمت کرده بودند، به خوانندگان گرامی پیشکش می کنیم :

سید فقیر علوی لورتن - ورجینیا

مسافرت ناگهانی وزیر خارجه امریکابه افغانستان

(ترجمه از واشنگتن پوسست): وزیر خارجه امریکا که روزشنبه گذشته بصورت ناگهانی وارد شهر کابل شد و زعمای کشور را تشویق کرد که با یکدیگر همکاری کنند تا شرایط فعلی کشور بهبود یابد و کشورهای اعانه دهنده در امر کمکهای مالی و نظامی به افغانستان تشویق شوند. جان کری به این علت مسافرت ناگهانی به افغانستان را پذیرفت تا به سران آن کشور که به وساطت وی ۱۸ ماه قبل حکومت وحدت ملی را تشکیل داده و باید با هم همکاری کنند تا در اخیر سال جاری ممالک کمک دهنده به افغانستان به دوام کمکهای شان تشویق شوند. کری، در حالیکه رئیس جمهور و رئیس اجراییه عقب او ایستاده بودند، گفت: یک رژیم دموکراسی نیازمند موسسات معتمد می باشد، و این سخنها وقتی ایراد می گردد که قبل بر این بارتیس جمهور و رئیس اجراییه افغانستان جدا گانه ملاقاتها صورت داده بود. وی افزود: گذشته از آن ایجاب میکند که گروه های دارای افکار سیاسی مختلف و در عین حال از نقاط مختلف افغانستان، که برای اداره کشور اینجا آمده اند، باید با هم جور بیابند و برای پیشرفت مملکت، مصدراقدامات شایسته گردند.

داکتر غنی و داکتر عبدالله پیوسته ادعا میکنند که در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۲۰۱۴ رأی بیشتر بدست آورده اند، ولی قراریکه مشهود است، هر کدام از این گروه هادرمسایل مختلف، نظر و عقیده جداگانه دارند و از همین لحاظ مشکلات مهم مملکت همچنان حل نشده باقی مانده است.

کری افزود که گذشته از آن عدم همکاری، مایه کاهش اعتماد دولت در بین مردم را ایجاد کرده و در نتیجه از یکطرف اقتصاد این کشور راه نزول را می پیماید و از طرف دیگر موقعیت طالبان، مهاجرین افغان را در اروپا سخت مایوس ساخته است.

مسافرت کری، بدون اطلاع قبلی در افغانستان، نشانه عدم ثبات سیاسی در افغانستان و عراق بشمار میرود. کری پیش از سفر به افغانستان، سفر ناگهانی رابه بغداد انجام داد، به دلیل اینکه هر دو کشور با مشکلات اقتصادی و امنیتی دست و گریبان اند، در حالیکه حکومت امریکا و متحدین آن ناگزیر شدند که بعد از فاجعه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در خلال حمله تروریستی به امریکابه کمک این دو کشور بشتابند.

در بغداد آمادگی گرفته شد تا شهر موصل را که مرکز مهم نفت است از داعش پس بگیرند، در حالیکه حکومت عراق تحت فشار جهانیان

قرار گرفته تا باید هر چه زودتر رشوت و اختلاس را از بین بردارد و در نتیجه خدمات مفیدی را برای افراد جامعه فراهم گرداند. مادر افغانستان این نوع تروریسم ساحه وسیعتری اشغال کرده، بدلیل اینکه عقب افتادگی این کشور به ۴۹٪ افزایش یافته است، مخصوصاً وقتی این دو واقعیت نیز اضافه گردد که با خروج نیروهای بین المللی درین سرزمین افزایش خواهد یافت. (نوت مترجم: به اساس یک خبرچند محصل دانشگاه به سبب بیکاری و فقدان امنیت به طالبان پیوسته اند. اینکه هزاران محصل دانشگاه کشور را ترک کرده اند، داستان غم انگیز دیگری است.)

یکمده طالبان ناراضی از شرایط موجود، به داعش پیوسته و ازین لحاظ در فقدان امنیت در کشور سهیم اند، لذا در مناطقی که نفوذ این دسته افزایش یافته، مکاتب مسدود و شاگردان از نعمت تعلیم و تحصیل محروم اند. کری در خلال یک مذاکره با صلاح الدین ربانی وزیر خارجه افغانستان، شرایط فعلی این کشور را بایک بازی ورزشی مورد مقایسه قرارداد که این چنین مسابقه را باشیم. وی در حالیکه دوبار مسافرت غیر منتظره را انجام داد، افزود که حالا فرصت کافی وجود ندارد که این مشکلات رفع گردد. کری در اخیر بصورت جدی گفت که رهبران حکومت وحدت ملی باید قبل از کنفرانس بین المللی ثابت کنند که قابلیت مدیریت کمکهای بین المللی را دارا میباشند.

کشورهای عضو ناتو قرار است در ماه جولای در وارسا، پایتخت پولند گردهم آیند و طی این کنفرانس، کمکهای امنیتی با افغانستان را مورد مذاکره قرار خواهند داد و از طرف دیگر در ماه اکتوبر قرار است در بروکسل در مورد کمکهای انکشافی افغانستان تصمیم گرفته شود.

وی افزود در صورتی این کمکها را بدست میآوریم که سر از امروز تا روزگشایش کنفرانس، حداکثر تلاش خود را برای احراز موفقیت بکار بیندیم. وی این سخنان را وقتی ایراد میکرده که ربانی وزیر خارجه امریکا در عمارت باشکوه (؟) ارگ در کنار هم نشسته بودند و در دیوارها تابلوهای رجال برجسته این کشور جلب توجه میکرد. همچنان وی افزود ما باید سعی فراوان بکار بندیم و به هراقدامی که دست می زنیم، نتیجه آن بهبود احوال مردم این دیار باشد. چنین مینماید که دکتر غنی احمدزی در محضر عام موافقت خود را به این شرایط ابراز داشت و به خبرنگاران گفت وی بایک پلان ریفرم که هدف اساسی آن از بین بردن رشوت و اختلاس در مملکت است، بصورت جدی عملی خواهد کرد.

اقدامات جدی برای بهبود اوضاع افغانستان به کمک حکومت موجود وقتی مورد توجه قرار میگیرد که تعداد قوای امریکا رویه کاهش بگذارد. در حال حاضر نه هزار سرباز امریکا در افغانستان بسر میبرند و بارک اوباما رئیس جمهور امریکانیز اصرار دارد تا پایان جنگ با طالبان، این تعداد نگهداری شود، در حالیکه تعداد آخرین سربازان بالاخره به ۵۵۰۰ پیش خواهد رفت.

مامورین عالیرتبه امریکا در گرو این عقیده اند که بعد از ورود سربازان این کشور در سال ۲۰۰۱ پیشرفت قابل توجهی صورت گرفته و کری نیز افزود که وقتی ۱۴ سال پیش بحیث یک سناتور سفری به این کشور انجام داده بود، تمام کودکان مکاتب را پسران تشکیل میداد ولی حالا ثلث این اطفال دختران میباشند.

ذکرچند مطلبی هم از مترجم این مقاله: دکترغنی احمدزی رئیس جمهورافغانستان درضمن بیان خدماتی که حکومت وحدت ملی انجام داده، افزود که درنظر دارد درجلسات بین المللی در وارسا وبروکسل پلائی راطرح خواهد کرد که چگونه علیه رشوت وسوء استفاده در افغانستان به مبارزه خواهد پرداخت .

خوانندگان محترم امید، این نامه وزین خواندنی، آگاه خواهند بود که دکترصاحب وقتی کرسی ریاست جمهوری راآنها باتقلب وجعل سازی کرسی بدست آورد، قضیه کابل بانک رامجدداً مورد بررسی قرار داد. ازین تصمیم همه تایید کردند. کابل بانک دردوره حامد کزری ذریعه برادرش وبردارمرحوم فهیم ورشکست شده بود، اما کزری برای اینکه پای برادرش درین فاجعه شامل است، دوسیه راهم پنهان به حال تعلیق درآورد. حالاین شخص بابای ملت شده است! چه عمل تحقیرآمیز برای مردم کشورما. ولی جالب اینست که وقتی دوسیه های کابل بانک روشن شد، باسناد ادعای محکمه، وزیرمالیه حکومت کزری رانیز درجمله مسئولین کابل بانک معرفی گردید به این معنی که وزیرمالیه ضامن دونفری شد که ملیونهادالسرمايه بانک راغارت کرده اند .

حال سؤال اینست که این وزیرمالیه متهم به تضمین دونفر شده است و لهذا توقع این بود که این وزیرمالیه تحت مراقبت پلیس قرار می گرفت و ممنوع الخروج می شد، اما رئیس جمهور، نخست اورامشاور خود ساخت وبعدهم اگریمان اورابرای یک سفارت صادر کرد. آیدر جهان چنین سابقه وجود دارد؟ سؤال اینست که رئیس جمهور با متخلفین همکار وهمدست است و لهذا این ادعا محض فریب دادن مردم تلقی میشود .

رئیس جمهورافغانستان همچنان ادعا کرد که به برابری اقوام متعهد هستیم. اینهم یک تظاهردیگر! بصورت مثال وزیردلاع رامطرح می کنیم. آقای ستانکزی که ازطرف غنی برای اخذرای اعتمادبه ولسی جرگه معرفی شده بود، با اکثریت آرا رد شد، ولی رئیس جمهوربازهم بیحس سرپرست به بقای او دروزارت دفاع اصرار ورزید، فقط برای اینکه این آقا پشتوزبان است و چون درمسایل سوق واداره وزارت دفاع، مخصوصاً درین شرایط بسیار حساس کشور، تجربه ودانشی ندارد، که سبب سقوط ولایت قندز شد. درحالیکه وزارت دفاع رجالی درفهرست خود دارد که دانش وبینش کافی برای اداره این وزارت دارند، ولی دریغ که پشتوزبان نیستند، لهذا ازاشغال این کرسی محروم شده اند !

حقیقت اینست که مردم افغانستان مخصوصاً روشنفکران این دیار، همه جهانندیده وباتجربه میباشند وبایک فشار روی تکمه کمپیوتر همه مسایل ملی و بین المللی آگاه میسازند. بدین ترتیب، ریا وتظاهر زمامداران افغانستان برای هیچکس پوشیده نمی ماند . / (منتشره هفته نامه امید، ۲۵ جوزای ۱۳۹۵)

الکسندریه، ورجینیا

عبدالرحمن پیمان

چون طفل نی سوار به میدان اختیار

درچشم خودسواره، ولیکن پیاده ایم

یادداشت اداره: هفته پیش خبری انتشار یافت که حامیان حکومت وحدت ملی به اصرار چند فاشیست معلوم الحال میخواستند خلاف قانون تصویب شده و توشیح شده ثبت احوال نفوس، واژه "افغان" را به عنوان هویت ملی شهروندان در شناسنامه‌های برقی درج نمایند.

به همین مناسبت مقاله همکار ارجمند جناب عبدالرحمن پیمان را که در شماره ۲۰۹ مورخ ۲۲/۴/۱۹۹۶ امید چاپ شده بود، دوباره به نظر ارجمند خوانندگان میرسانیم، تا بدانیم که فاشیسم قومی و زبانی در بیست سال گذشته تا تنها کم نشده، بلکه دارد توسط برتری جویان و انحصار طلبان احمدزی و سایر اوایشان شان، اسباب ایجاد قتنه و به آتش کشیدن میهن و تقاضت و حتی برخورد و خونریزی را بین اقوام بیشتر مهیا می سازند.

لطفاً به سه مقاله در همین زمینه توجه بفرمایید که از نشرات داخلی نقل شده است. یکی نگاشته آقای آثار حکیمی، دومی نگارش داکتر بصیر کامجو، هردو از سایت جاودان، و دیگری نوشته آقای محمد اکرام اندیشمند، از سایت روزنامه ماندگار:

## پاسخ به چیستان قوم

دیروز یک ملت قهرمان، امروز ملت قهرمان تحقیر می شود انگیزه نگارش این مضمون، برداشتی است از محتویات مصاحبه تلفنی آقای عمر خطاب با آقای سردار عبدالولی، که از رادیو پیام آزادی پخش و در نشریه امید اخیراً نشر گردیده است. در یک جای این مصاحبه پرسیده شده است که مصاحبه کننده از کدام قوم است؟ این طرز بیان که از نگاه حقوق غیر مستحسن بود و حساسیت سیاسی دارد، چنانچه که شنیدن آن سبب رنجش قومی و مردمی و حتی باعث انتقادات و عکس العملهای مطبوعاتی و غیر مطبوعاتی در جامعه شده است. این مصاحبه که بازبان دری بین طرفین آغاز گردیده، بعد از دریافت شجره و سوانح مصاحبه کنند، در مقابل سؤال «به قوم چیستین؟»، دیگر چیچیل وسیله تفاهم از دری به پشتو، که هر دوزبان ملی مان است، تبدیل میگردد!

منابعی که درین مقاله از آن در تثبیت ادعا استناد گردیده، طرز برخورد و پاسخ های قانونی و قضایی درین باره است. حال برای درک و فهم بهتر موضوع، توجه خوانندگان محترم به یک قضیه مماثل آن که، آن هم در کالیفرنیا- محل نشر و پخش مصاحبه- واقع شده، محترمانه معطوف ساخته می شود:

آقای (میلون بیلی) یک حقوقدان امریکایی ملقب به (کینگ آف تورتنس) متجرددین رشته، در یک جلسه از حقوقدانان در سانفرانسیسکو در خطابش به محفلی که درباره قوم چینیایی، که در آنجا سکونت دارند، چنین گفت: (ترجمه: این چینیایی های خدازده - اعضای هیئت جوری یعنی هیئت منصفه قضایی- حتی به قدریک Noodle (غذایی مانند آش بریده) کوتاه درباره تصمیم جوری چیزی هم نخواهد داد. آنها باید از اینجا اخراج شوند. در آخرین قضیه که من تعقیب کردم، تمام نیروهای خدایی را (درباره) به کار بردم.)

این تبصره در مطبوعات آنجا بلافاصله به نشر رسید. گرچه آقای بیلی ازین تبصره خویش عفو خواست، اما با آنها به واکنشهای دیگران مواجه شد، از جمله آن واکنشها یکی این بود که نام وی را از لوحه که بنامش (بیلی پلازا) بود تغییر دادند. هکذا انجمن حقوقدانان سانفرانسیسکو طی قطعنامه روابط خویش را با او قطع و تبصره تبعیضی او را درباره قوم محکوم کردند، مزید بر آن، مؤثده دیگری که علیه بیلی بکار برده شد، این بود که از اشتراک وی که قرار بود بیحیث یک حقوقدان در یک کنفرانس سخنرانی کند، جلوگیری شد. اینهمه مؤثدات ذکر شده بالا، غیر از حق تعقیب قانونی او در محکمه ذیصلاح آنجا می باشد.



حالا به اصل موضوع برگشته و به ارائه موارد اخلاقی و قانونی در زمینه پرداخته میشود، و بهتر است نخست موضوع از نگاه اخلاق حقوقی مورد بررسی قرار گیرد. اخلاق حقوقی به معانی وجدان حقوقی، مجموعه آن قواعد و اساسات اخلاقیست که برهنمایی صحیح و غلط بودن یک موضوع مربوط بوده و با معاییر اعمال انسانی که در اعمال ذات الیینی شان استوار است، مطابقت داشته باشد. (این تعریف از «بلك لاو» دکشنری گرفته شده است) وضاحت این موضوع در قلمرو دعوی (کوشیر) علیه (لیوین) که در یک محکمه نیویارک به فیصله رسیده است، میتوان مشاهده کرد.

اضرار توهین، تبعیض نژادی و قومی: ضررهای ناشی از تبعیض در هر جامعه و در جامعه مامخصوصاً سابقه طولانی دارد. اما قوانین جوامع مدرن و دموکرات از حقوق این متضررین حمایت میکند. مثلاً در این اواخر یکمده پلیس های بوردا کنترل شاهراههای کالیفورنیا که سفید پوست بودند، در اتهام جرم لت و کوب یک سیاه پوست بنام کنگ، که تبعیض نژادی ادعا شده بود، به محاکمه کشانیده شدند. نظریه تحقیقات علم طلب، این نوع اهانت ها معمولاً باعث تشنجات دماغی و جسمی می شوند، آن هم هنگامیکه این عمل در محضر عام یا توسط یک شخص مقتدر در یک موقعیت قدرت صورت میگیرد، که مثال بارز آنرا میتوان در تشنجات دماغی یک پیلوت طالبها در قندهار که از اثر ضربه سیلی یک پاکستانی حامی طالبان، که به رخس حواله کرده بود، بالا اثر چندین طالب و پاکستانی سر نشین رابا خود یکجا، بایک عمل ارادی به کام مرگ سپرد، میتوان یاد آور شد. در این حادثه آن طالبهای نامطلوب و آن پاکستانیهای ناپاک مسئولیت جنایی دارند.

در کشورهای مدنی امروز، توهین به قوم و نژاد از نوع تجاوز جدی و تحقیر به حساب می آید، چنانچه این نوع اهانت هادر تعدیل چهارده قانون امریکا، بشمول قوانین سایر کشورهای مدنی و دموکرات، ممنوع قرار داده شده است. در حقوق اسلام نیز از تمسخر یک قوم نهی شده است. (سوره حجرات، آیه ۹-۱۱ پاره ۲۶).

در کشورما اقلیت هاهمواره از طرف یک گروه ممتاز مورد اهانت قرار گرفته و به آنها کمترین حقوق قایل شده، و از بساحقوق مدنی، طبیعی و حتی قانونی شان محروم ساخته شده اند. این گروههای محروم هنگام برخورد با گروههای ممتاز با الفاظ رکیک و موهن (مثل جنرال طاقت که صریحاً بقیه اقوام کشور را حرامی می نامد. اداره) بیباکانه معامله می شده اند.

تحقیقات علمی در موضوع نشان داده که طبقه حاکمه دائماً خود را در خیر و شر گروه منسوبه اش شریک دانسته و بالعکس آن گروههای اقوام محروم را طوری زیر سلطه و حاکمیت شان نگه میدارند که ایشانرا یارای جرئت دعوی حقوق سیاسی و مدنی نباشد، و مدعی حق مساوی نگردند.

این آقایی، باداری، حاکمیت، امتیازخواهی قشر حاکمه، مولود نتیجه گیری های تحقیق علمای روانشناسی و جامعه شناسی است. برای تأیید مدعا از اساسنامه یکی از احزاب افغانی یاد باید کرد که در آن متن، اگر تعدیل نشده باشد، چنین مشعر است که: «اقلیتها مجبور به پیروی از حزب اکثریت اند...»!

در کشورهای غربی دروازه عدالت قانونی به رخ متضررین ناشی از توهین برای جبران خسارت باز است. اهانت به قوم و نژاد نزد موسسات حقوقی و قضایی عمل قصدی محسوب شده و لذا جای برای تعبیر و تفسیر ضد خالی نیست. تشخیص اینکه کدامین بیان، حرف و یانوشته رنجاننده پنداشته می شود، مربوط است به نوع درک و طرز تلقی اهل یک فرهنگ درین باره، که اکثراً پذیرش آن نزد قوانین کشور سابقه و اعتبار دارد. گذشته آسیب تشنج

فوری و تجاوز به حیثیت اقوام، توهین قومی و نژادی میتواند در مدت طولانی سبب انزجار روحی، رسوایی، بی حرمتی و معامله بیشرمانه گردد. آن‌ده از علمای علم الاجتماع که موضوع اهانت به قوم و نژاد را تحقیق کرده اند، به این نتیجه رسیده اند که در گفتارهای توهین گران قصد خلق کردن اثرات (حقارت) قومی و نژادی درباره اشخاص یا گروههای مورد نظرشان موجود است. شکایت بردن این بیچاره ها به این تفوق طلبان، در ملاً و خفاً، عمل بیهوده و بی اثر می ماند. ناگفته نماند که توهین در روحیه اطفال اثر بد دوامدار از خود بجا میگذارد. چنانچه پروفیسر (واندن بارگی) معتقد است که در اجتماعات نژاد پرست، اکثریت اعضای قشر حاکمه از خود تعصب و تبعیض نشان میدهند. در بعضی از نظامهای اجتماعی، قانون برای مجازات اینگونه تجاوزات و تخلفات جدی نمی باشد، بلکه در عوض علیه آنانی که قابل کنترل باشند دست به اقدام به تسلیمی آنها میزنند. باید افزود که رجعت قهرقزایی روانی، اجتماعی و سیاسی رامیتوان از راه یک نظام قضایی سالم و دموکراتیک چاره سازی کرد.

در دعوی توهین (روساتیز- اوپزیک مکسیکویی) علیه حکومت امریکا، در حالیکه یک عضو دیگر مکسیکوی الاصل شامل هیئت جوری رسیدگی به این قضیه بود، بخاطر اینکه مبدا به علت احساس شخصی و روحی در دعوی طرف واقع شود، آن عضو مورد اعتراض قرار گرفت و محکمه تمییز امریکادرباره (تعصب قومی و نژادی) در ارتباط به این قضیه چنین دستور داده است: (تعصب قومی صرف وقتی موجود خواهد شد که حالات مشخصه یک دعوی چنان یک امکان (معقول) خلق کند تعصب سبب تأثیر بالای جوری گردد.) حالت یک دعوا باید شامل جرایم تجاوزی باشد، و مدافع و طرف مقابل از دو قوم یا نژاد مختلف باشند. حالات عمومی یک قضیه باعث ایجاد (امکان معقول) گردد.

با استناد به دلایل و ملاحظات قانونی بالا، معلوم میشود که در نسبت قضیه متذکره (به قوم چیسیتین) ملاحظه میشود که نوع جرم تجاوزی بوده و شکایات در اخبار و نشرات از طرف قوم دیگر صورت گرفته (ماده اول) همچنان این بیان قوم پرستی نیز به شکلی است که قابل فهم و درک عامه میباشد. طوریکه انگیزه آن نویسندگان و مردم متأثر ازین امر را سخت ناراحت کرده، لذا به اعتراضات مطبوعاتی پرداخته اند. این وضع خود موجودیت (امکان معقول) را درین باره میرساند. (رجوع شود به قضیه پیلوت طالبان در قندهار.)

در اینجا لازم میدانم تا از حفظ اصل بیطرفی ژورنالیستی آقای خطاب، در این قسمت نادیده نگذرم. درین مصاحبه حیثیت و کرامت انسانی (رعایای و فاشعار) سخت تحقیر شده است. لذا باید احترام گذاری عملی آقای سردار عبدالولی در پاسخ به این اشتباه، تمکین به حقوق اقوام جامعه، رعایت حقوق عامه، باور داشتن به اثرات ذهنیت عامه، و پیروی از اخلاق سیاسی مردمان مدنی، چون آقای بیلی، برای حفظ و دوام مناسبات نیک آینده در جامعه، میتواند بزرگوارانه از آن ملت وفادیده شان عفو بخواهند. /

آثار حکیمی

کابل

### « افغان » هویت قومی است. نه ملی !

هر چند زمامداران این ملک بارها در عمل ثابت کرده اند که فکر و باور قومی دارند و ممکن نیست همه شمول فکر کنند؛ اما به اغماض هم شده تصور میشد

که خطوط سرخ مردم را در نظر گیرند و این گونه به خواست برحق جمعی بی اعتنا نباشند.

شنیده می‌شود که حامیان دولت وحدت ملی به اصرار چند فاشیست معلوم الحال می‌خواهند خلاف قانون تصویب شده و توشیح شده ثبت احوال نفوس، واژه "افغان" را به عنوان هویت ملی شهروندان در شناسنامه‌های برقی درج نمایند.

همه باید بدانیم که در این ملک ما هویت‌های چند پاره و متنوع هستیم که فقط با همدیگر پذیری و قبول هم می‌توانیم به رفاه و صلح اجتماعی برسیم. ممکن نیست که قومی یا گروهی بخواهد با حذف دیگران خود را تثبیت کند که تاریخ اشکارا شاهد این مسئله است؛ ورنه بودند جنایتکارانی که به حذف جمعی اقوام این سرزمین دست زدند و با قساوت تمام عمل کردند؛ اما جز رو سیاهی تاریخ نصیب شان نشد.

اکنون نیاز است که برای ایجاد اعتماد و ملت شدن از تحمیل هویت های قومی و اصرار بیمارگونه بر آن دوری شود و ما برویم به سوی اختیار هویت‌های همه پذیر.

پس بی هیچ شکی هویت "افغان" یک هویت قومی و میراث زمان قومی سازی کشورهاست که امروز نه هویت همه شهروندان را بر می‌تابد و نه زمان آن ناسیونالیسم لجام گسیخته است. /

آلمان

داکتر بصیر کامجو

### چرا هویت افغان قابل قبول نیست؟

چرا هویت افغان قابل قبول نیست و مردم بومی این سرزمین از پذیرفتن آن شرم دارند و ابا میورزند. زیرا این قاره کهن دارای هویت سیاسی، فرهنگی و تاریخی پنجهزار و هشتصد ساله می‌باشد. مردم میدانند که اسم و هویت افغانی در تاریخ کوتاه خویش: مملو از حقارت بدعت و جنایت بوده است. گذاشتن چنین یک هویت ساختگی تبهکار شیر و چرک آلود بالای مردم متمدن و با فرهنگ این سرزمین تنها توهین، گستاخی و بیحرمتی چیز دیگری نیست.

قوم افغان که در نیم قاره هند غربی سکونت داشتند از ۱۷۲۰ م به اینسو به سرزمین ایران شرقی یا خراسان مهاجرت کردند. به همین ترتیب اسم افغان برای اولین بار در سال ۱۸۳۸م در یک پیام تبریکی از جانب ویسرای هند برتانوی وقت، لاردر اکلند انگلیسی برای توقیر شاه شجاع ابدالی القاب داده شد و سپس این اسم به رسانه‌ها راه یافت، و در زمان شاه امان الله بگونه ای گویا قانونی ساخته شد.؟ هویداست که اسم افغان و هویت افغانی بوسیله قابلیت دولت انگلیس زاییده شد و در مدت زمان ۱۷۹ سال عمری مقدارش، تنها مولد خشم و خشونت، جنگ و جنایت در سرزمین ما بوده است.

بناً این تبار، نه هویت ایشان با این سرزمین پیوند تاریخی دارد، و نه خون ایشان. از همین بابت است که آنها در فرآیند تاریخ فرمانروایی خویش، پیوسته بکمک خارجی‌ها همچو یک مهاجم و مهاجر در نابودی هویت ملی و تاریخی این کشور بی باکانه و وحشیانه عمل کرده اند.

دولت اشرف غنی (احمدزی) یک ساختار خود ساختی متمرکز غیر مشروع و نماینده قبیله افغان و نهادهای سرمایه جهانی می‌باشد زیرا در این دولت قوه قضائیه، قوه اجرائیه، قوه مقننه و سایر نهادهای حقوقی کشور همه فاقد آزادی عمل بوده و به اراده اشرف غنی احمدزی، اداره می‌شوند. با این تناسب هرگونه اقدام این دولت خود کامه نزد مردم نامشروع و غیر قابل قبول است.

مردم شرافتمند بیدار باشید، هویت تان نماد غرور، وقار و شرف شما است، از آن دفاع کنید. هویت همچو اکسیژن در زندگی شما نقش حیاتی دارد، نگذارید که اکسیژن وجود تان را دست اهریمن بیگانه پرور قید نماید. همان گونه که مادر و خواهر و همسر ناموس ما است. و وظیفه نگهبانی حرمت آنها بردوش ما قرار دارد. هویت نیز حیثیت ناموس رابه ما دارد. ای مردم گرانمایه! غفلت نکنید در دفاع از ناموس، شرف، غرور و افتخار خویش به قیمت جان تان پاسبانی نمائید./

محمد اکرام اندیشمند

کابل

### تقلیل سندشهروندی به سند قومی و قبیله‌یی

شناس‌نامه یا تذکره تابعیت، سند و هویت شهروندی هر کشور است، اما این سند را دولت افغانستان - به ریاست اشرف غنی و شریک قدرت او داکتر عبدالله - در حال تبدیل کردن به سند قومی و قبیله‌یی است. آیا درج نام اقوام در سند شهروندی افغانستان - که هنوز تعریف واحد و تقسیم مشخص و پذیرفته شده در مورد قوم و دسته‌های قومی خود ندارد - این کشور را به سوی ملت شدن می‌برد؟ یا این که برعکس، سیاست نادرست تقلیل سند شهروندی به سند قومی و قبیله‌یی، تفرقه اجتماعی و سیاسی را بر مبنای تبار و تیره، شدیدتر و عمیق‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد؟

هنوز که توزیع تذکره قومی آغاز نیافته، بحث بر سر قوم و مرزهای قومی بالا گرفته است که در افغانستان چند قوم وجود دارد و چگونه دسته‌بندی می‌شوند؟ اگر هدف، شمارش نفوس اقوام و قبایل در افغانستان باشد، این مشخصات در دفتر جداگانه اداره ثبت نفوس کشور باید درج شود، نه در تذکره تابعیت به عنوان سند شهروندی و سند تابعیت کشور. تذکره یا شناس‌نامه، سند تابعیت یک قوم و یک قبیله و سند تابعیت اقوام و قبایل مختلف نیست که نام آن اقوام و قبایل در آن درج و نوشته شود. تذکره، سند تابعیت و شهروندی کشوریست که افغانستان نام دارد.

در تذکره تابعیت، مشخصات فردی که تبعه و شهروند افغانستان شناخته می‌شود، درج می‌گردد. هویت قومی و قبیله‌یی، هویت دینی و مذهبی، هویت زبانی و نژادی، هیچ‌گاه عامل کسب سند تابعیت و شهروندی افغانستان یا کسب سند شهروندی هر کشور دیگر در جهان نمی‌شود. آیا می‌توان به افرادی که با ما دین، مذهب، زبان، قومیت، قبیله و نژاد مشترک و یکسان دارند، تذکره تابعیت افغانستان را تفویض کرد یا بالعکس آن، دولت کشورهای همسایه ما، به هموطنان مان بر مبنای این تعلقات مشترک و یکسان، تذکره تابعیت و شهروندی کشور خود را می‌دهند؟ پس وقتی تذکره یا شناسنامه، سند تابعیت و شهروندی اتباع و شهروندان کشور است، نه سند هویت و تعلق قومی و قبیله‌یی؛ چرا این سند ملی و کشوری را به سند قومی و قبیله‌یی تبدیل می‌کنند؟

مگر اشرف غنی و عبدالله نمی‌دانند که «ملت» یک «اندیشه سیاسی» است، نه اندیشه قومی و قبیله‌یی. ملت بر مبنای هویت شهروندی و مدنی ساخته می‌شود، نه بر مبنای قوم و قبیله. هویت ملی، نه حکایت از هویت قومی و قبیله‌یی و نه حکایت از هویت مذهبی و نژادی دارد. هویت ملی عبارت از وابستگی و تعلق یک فرد و یا یک جامعه به صورت رسمی و قانونی به یک کشور و دولت-ملت است.

هویت ملی، هویت شهروندی است که با اندیشه سیاسی باورمند به هویت شهروندی در یک کشور شکل می‌گیرد، نه با یک دست‌سازی هویت تباری و

ادغام تمام هویت‌های تباری و فرهنگی در یک هویت قومی و قبیله‌یی دیگر تحت هر نام و عنوان.  
اشرف‌غنی و عبدالله با این بازی سیاسی و خبط سیاسی، این کشور بی‌چاره و درمانده را به سوی بحران بیشتر می‌برند و توسعه سیاسی و اجتماعی را مخدوش‌تر و تاریک‌تر می‌سازند./

پروفیسر داکتر عبدالواسع لطیفی الکسندریه، ورجینیا

## نظری به انتشارات تازه

عنوان کتاب: خاطرات من

نویسنده: سیدآقا هنری

بانویسنده پراحساس، وطن‌دوست و مبارز قلم، آقای سیدآقاهنری در چندین دید و بازدید در مجامع افغانها و از طریق مطالعه مضامین دلچسپ و روشنگرش درجریده و وزن امید، آشنایی دوستانه میسر گردیده است. مجموعه فعلی خاطراتش که در دو صد و نه صفحه، مصور با عکسهای یادگاری اش و فوتوآپی اسناد تاریخی، در مطبعه شاهنامه تازه بچاپ رسیده است، شامل چشم‌دیدها و گزارشاتی میباشد، که یک قسمت آن در صفحات امیز نیز با کوشش کوشان عزیز بدسترس خوانندگان گرامی گذاشته شده است.



جناب آقای سیدآقا هنری

صفحات اولی کتاب حاوی گزارشات تکان دهنده مولف عزیز در راه‌ها و سرزمین‌های هجرت و جلای وطن عزیز میباشد و بعد وقایع مهم سیاسی و اجتماعی افغانستان را با تفصیل و با ضمیمه تصاویر و اسناد مربوط به چاپ رسانیده است. اینک بطور گلچین چند موضوع براننده این مجموعه خاطرات یک افغان با احساس و دردمند اتفاقات بوقلمون وطن محبوب ما را در نوشته شیوای آقای سیدآقاهنری به شماطور فشرده تقدیم می‌دارم:

نویسنده محترم هنری عزیز سالهای اول مهاجرت را در آلمان سپری کرد است، بنده نیز در آن سرزمین تحصیلات عالی تخصصی خود را به پایان رسانده ام، و مانند آقای هنری نیمه معاش ماهانه ام را که به حیث اسپسنتت پروفیسردر انستیتوت صحت عامه یونیورسیتی هامبورگ اجرای وظیفه می‌کردم، به کابل جهت رفع مایحتاج فامیلم ارسال می‌نمودم، و از احوال اجتماعی و سیاسی وطن، طی نامه‌های همسر مرحوم فاطمه لطیفی اطلاع می‌یافتم. بدتر به خاطر اشغال

افغانستان توسط قشون سرخ شوروی، اکثر افغانها در دیار دوردست از سرزمین مادری خود و شنیدن اخبار تکان دهنده وطن، درد والم مشترک احساس نموده اند. همچنانکه آقای هنری در صفحه پنزدهم کتاب خاطرات خود زیر عنوان (سیاهترین روزگار عمرم) چنین نوشته است :

« ۷ ثور ۱۹۷۸، پته های زینه هتل پامیر رابالا میرفتم، مهمانی گفت تیز بیا در روی صفحه تلویزیون نقشه وطن ما افتاده، شنیدم کودتاشده امانت‌آمال کودتاچیان شناخته نشده اند. فردای آن وضع روشن شد، همه ما پریشان شدیم . مهمانان تاجرپیشه بودند، تصمیم گرفتند به کابل باز گردند، همه گفتند افغانستان کمونیست شد. برایشان تسلی دادم که کمونیست شدن آسان نیست، به خودمراحتی دارد، وطن ماملک مسلمان است، فرد فرد وطن مامسلمان است، اسلام الحمدلله دراستخوان های ما جاگرفته است. بهر صورت بادل پرازغصه روانه وطن شدند، بعد از آن روز ملک ماغمخانه شد...»

نشان مهر و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل بیدل که جای فریادست وطنداران هر کدام هر روز از یکدیگر جوای خیری بودند، بالاخره روشنفکران و طبقه تجار با احساس تصمیم حلقه یا اتحادیه ای را گرفتند. درین میان داکتر احمدجلیل شمس، یکی از بنیانگذاران بود، وی از شهر آخن در رشته اقتصاد داکتری داشت، همچنان در الازهر و لندن تحصیل کرده و شخص زیرک، کارفهم، باسیاست دنیا آشنا بود، در شهر هامبورگ کالین فروشی داشت . دگراعضا محترمان عبدالرحیم صوفی زاده، حبیب الله نوری، محمد صدیق حیدر، تاج محمد تاج و عبدالسلام عابد بودند. این اتحادیه اول به طور مخفی در دفتر سلام عابد آغاز بکار کرد، در اوایل اکثریت فامیل هایشان به کابل بودند.

در جلسه سوم شان از من دعوت کردند، آقای تاج به ضامن رأی داد، چرا که من با شاه ظاهر مخالفت داشتم، اما با ضمانت شمس، عضویت من قبول شد. جلسات ما هر روز چارشنبه بعد از ساعت پنج عصر یادر صورت بطور استثنایی دایمی شد.

#### رازهای ناگفته شده

در راه وطن آنچه نرفتند و نگفتند ما بر سر بازار بگفتیم و نوشتیم خوشبخت بودم مدت دو سال پنجشنبه ها از ساعت ۵ الی ۷ شام، یکبار افتخار همنشین میوندوال بزرگ ودانشمند، مرد غریب تبار رداشتم. مردی که تارتارموی بدنش وطن و وطندار میگفت، بالاخره جان به جان آفرین در راه وطن در خاک وطن سپرد... (باری) در پارک زرنگار در جمع غفیری گفت وطن ما باغیست که در آن گلهای رنگارنگ می رویند. بعد این ابیات از زبان شان شنیده شد :

این سر که نشان سرپرستی ست امروز جدا ز قیدهستی ست  
با دیده عبرتش ببینید این عاقبت وطن پرستی ست

(عشقی زاده)

باردیگر فرمودند به امید روزی که مطبوعات آزاد شود، مردم گفتنیهای زیادی دارند، هنوز اکثریت ما از مظلومی که در حق ما شده، از آن خبر ندارند. اما امروز خیر طفل قنذاقی خاندان شاهی در صدر اخبار رادیو گفته میشود، نسبت به کاری که صدراعظم انجام داده !

میوندوال صد هارساله، ده هاجلد کتاب و بسیاری از سوره های قرآن با حکمت رابه زبانی که مردم بیدار شوند و مفهوم اصلی قرآن را بدانند، نوشته، ترجمه و تفسیر نموده بودند. بعد توقیف شدنش، دستگاه جهمی پلیس داؤودی هنگام تلاشی خانه شان همه را با خود برده بودند. مرحوم غلام مصطفی رسولی برایم گفت یکی از دوستان، نجیب رئیس خاد را از آثارش پرسیده بود. در جواب

شنیده:ولا نمیفهم، همه اش رامامورین کاجی بی باخودیه مسکوبردند، دیگرخبری نشد. همچنان هنگام گرفتاری برادرشهیدم سیدخلیل الله که دسترخوان نان برای صرف طعام چاشت ماهموار بود، کتب و تمام اسنادی که داشتیم درهمان دسترخوان انداخته باخود بردند که کلکسیون جریده مساوات، خلق و ترجمان نیزدر آن شامل بود، بدین لحاظ نبشته هایم ازحافظه ام می باشد.

بلی برسبیل مثال میوندوال میگفت احمدشاه خان وزیردربار هرسال که بودجه حکومت پاس میشد، وی به مامورین خودامر میکرد خرج فامیل مرا نقده بپردازید، مابرای خود طبخ میکنیم، بعدبه آشپزخانه ارگ رفته ومی گفت دوغوری نان برای ما بیارید! (کی مردبود بگویدآقا شما که پول نقد گرفته اید!)

عناوین عمده دیگرکتاب پرمحتوای خاطرات جناب هنری چنین است: -  
آیادآوود خان وطن مارا دوست داشت؟ - آیاسردارولی برائت حاصل کرده؟  
- واقعه ترور درمسجد پل خشتی- شالیزی ووزارت داخله- ای بساآرزو که خاک شده- شهرهامبورگ مرکزجلسات- کابلی که من دیدم - همکاری وارتباط بااهل قلم- کمک های مالی- دزدان چراغ به کف- دیدار بامجاهدین- تهاجم برافغانستان چه قسم پلان شد- تظاهرات درشهرهامبورگ- حمله به سفارت- مکاتبه با مطبوعات، رسانه های خبری و ژورنالیستان- ارتباط با وکلا- مکاتبه با صدراعظم و رئیس جمهورآلمان- ارتباط باقریه (اس او اس).

ناگفته نماند که اکثرعناوین فوق باشرح واسناد وتصاویرگویا که آقای هنری جمع آوری کرده، ضمیمه می باشد. اینک کاپی یک اعلامیه انعکاس کمیته بین المللی حقوق بشر را که به جواب تقاضانامه افغانها درسال ۱۹۸۳ میباشدوعنوانی آقای هنری ارسال شده، ارائه می دارم:

کمیته بین المللی حقوق بشر

آقای سید هنری

پروگرام کاری ماه دسمبر- هامبورگ ۱۹۸۳/۱۱/۳۰

روزجمعه تاریخ ۱۹۸۳/۱۲/۹ ساعت ۱۹ اتحادیه ما درخانه وطندوستان، بیانیه های معلوماتی، توسط آقایان شخت و بیلو میدهند، موضوعات، خانم هایی که تعقیب سیاسی میشوند، وعیسوی های که تحت آزار سیاسی در روسیه هستند. بعداً باشما مذاکره میکنیم که هریک ما برای بهبود حقوق بشرچه کرده می توانیم .

از ۱۲/۱۲ الی ۱۹۸۳/۱۲/۱۷ فعالیت بین المللی ما این است: سخاروف را نجات دهید، وتظاهرات در بین شهرهامبورگ. بدین لحاظ ازشمادعوت میکنیم. لطفاً باما همکاری کنید. قبلاً بامن یاخانم شرفن برگ درتماس شوید. بااحترامات دوستانه

ح. ج. کسپر- کمیته بین المللی برای حقوق بشر .

معرفی مختصرکتاب روشنگر و مصور و پرمحتوای دوست گرامی ام سیدآقا هنری را به آرزوی صحت وسعادتش وبا کاپی نامه وجواب نامه اش با دوست گرامی دیگرم، مبارزجهاد و قلم، داکترنصری حقشناس خاتمه میدهم . نامه هنری به داکترحقشناس : برادرگرامی قدر داکترصاحب نصری السلام علیکم، صحتمندى شماوفامیل محترم را ازبارگاه ایزدی خواهانم.

دیشب ساعت ۹ پنجشنبه ۲۰ دسمبر ۲۰۰۱ مجله بنام مونیتور درکانال اول تلویزیون آلمان، که دولتی میباشد نشرشد. گرداننده آن آقای کلاوس بردنارس است، وی مردشجاع وراستگو است که باربار بهمین خاطر جوایزمختلف رابرده است. او دیشب ۱۵ دقیقه بالای وطن عزیز ما نشراتی

داشت که خلاصه آن اینست: نسبت نشر اخبار جنگ در افغانستان، حکومت امریکا به تمام دستگاههای نشراتی امر کرد که تلفات جانی و خسارات مالی رابه حد اقل تقلیل داده و هیچگاه اقدام تحریک آمیز نکنند، و خبرنگاران آنرا جزو وظایف وطندوستی خود دانسته اند. آقای بردنارس موسسه تحقیقاتی بیطرف را در امریکا مصاحبه کرده که تلفات جانی را حداقل ۳ تا ۵۰ هزار نفر میگوید، در حالی که حکومت امریکا ۲ صد تا ۲۵۰ نفر میگوید، از ویرانی دهات و قصبات و شهرهانی گویند و یا کم. اکثر نشرات بمباران های فلمی از مناطق کوهستانان را نشان میدهد، مثال این وهم اصل فلم گفتار اسامه بن لادن را که به زبان عربی است، از وزارت خارجه امریکا خواسته و به ترجمان رسمی بیطرف داده که به مقایسه ترجمه زبان انگلیسی اغلاط فاحشی دارد که متن آن را تغییر میدهد.

همین افشاگرها درباره جنگ عراق داشت که طور نمونه دختری ۱۴ ساله را نشان میدهد در روی صفحه تلویزیون که میگفت دیروز من از کویت آمدم و به چشمانم دیدم عساکر عراقی خواهرزاده ام را بابرچه تکه تکه کرد، در حالیکه آن دختر سفیر کویت در ملل متحد بود، هرگز کویت را ندیده بود و هیچکس نپرسید که تودختر کویتی این زبان انگلیسی لهجه امریکایی را در کجا فرا گرفته ای! بدین وسیله حکومت امریکا احساسات مردم را تحریک میکرد. باعرض حرمت، سید آقاهنری.»

این هم پاسخ جناب دکتر حشمت‌ناس به آقای هنری :

« برادر عزیز و محترم و گرامی جناب هنری صاحب ! السلام علیکم. امیدوارم در امان خدا باشید و ایام به خوبی و سلامتی سپری گردد. فکس ارسالی تان رسید، از لطف و مهربانی تان تشکر میکنم ... برخورد هم وطنان ما واقعاً مایه تأثر و تأسف است. ریشه این تضادها و بدمشربیها و بدفرهنگیها در تاریخ معاصر کشور سردراز دارد. شاید جلد دوم کتاب غبار را مطالعه کرده باشی و مسایل یادشده در خاطرات تداعی میگردد. بدبختانه حاکمیت روسها و روس بیچگان در کشور مابه جناح بندیها و تضادهای گوناگون دامن زد و پاکستان با استفاده و تجربه از دو استعمار (شرق و غرب) و شناختی که طی چند دهه اخیر از کهنتر و مهتر ماداشت، از این حربه جهل و بیخردی و بدفرهنگی، به حداعلا استفاده نمود و سر نوشت افغانستان رابه مرحله ای کشانید که خود آنرا می دانید.

اگرما واقعاً از حداقل خرد و فرهنگ و آگاهی بهره ای میداشتیم، بخاطر یک لقمه نان و یا کسب کذایی جاه و عنوان، در خدمت بیگانگان قرار نمیگرفتیم و وطن و مردم خود را دریای استعمارگران قربان نمی نمودیم. قوم و مردمی که دین را در خدمت بی دینی، و دیانت را در خدمت دالر قراردادها باشند، از هیچگونه دناات و نامردمی مضایقه نخواهند کرد. اتن ملی می خواهند اما استقلال ملی نی!

کاش کردار این گونه افراد بنام خودشان محاسبه میشد و در محدوده نام و نشان ننگین خود آنان اختصاص میداشت، اما حیف و دریغ است که پای یک ملت کهنسال و تاریخی در میان است، و بی عرضه هایی در اینجا و آنجا به آب و آبروی یک ملت بازی میکنند. من بر این باورم که وضع آینده ما بدتر از امروز خواهد بود و خداوند همه را هدایت فرماید! ...»

خدمات قلمی دوست و همکار گرامی ما جناب آقای سید آقاهنری مأجور باد، و عمر دراز و قلم توانایش را خواهانیم. /





جناب آقای انجنیر عبدالصبور فروزان

دربخش گذشته مقاله برای خوانندگان عزیز جریده مردمی امید، از مظالم واعمال فرهنگ ستیزانه محمدگل مومند صحبت شد، درین قسمت سخن را درباره ظالم دیگری ازین قماش ظالمان، که اعمالش شباهت با سیهکاری های محمدگل مومند داشت، آغازمی نمایم.

به خاطر دارم که در زمان قدرت دکترنجیب الله که خود هزاران هزار انسان بیگناه اعم از مسلمان و هندو را به دیار نیستی روان کرده بود، شخصی به نام جمعه اسک که در مزار شریف حکومت میکرد، و مانند مومند ظالم، اداره چند ولایت شمال کشور در دست او بود. او یک پشتون متعصب و ستمگر بود، که مظالم و ستم های او شباهت کامل با مظالم و ستم های محمدگل مومند داشت. نمی دانم از کدام قبیله قوم پشتون بود، ولی موجودی سخت ظالم، خداناترس، ستمگر و ددمنش بود و اکثراً خود را به نام (جمعه اسک بی خدا) یاد می کرد!

مثلاً یکبار او بالای قصابی قهر شد و گوشش آن قصاب را در تخته دکانش میخ کرد، و ناتوایی را در تنور داغ انداخت، و هر کسی را که می خواست خود آن شخص را در محضر عام زیر مشتش ولگد میگرفت. او در ظاهر این اعمال شنیع و غیر انسانی را تحت پوشش تأمین عدالت و امنیت انجام میداد، ولی در گنه امر، آنها را با خاطر ایجاد خوف و رعب در میان مردم عملی میکرد، تا کسی نتواند صدایش را بکشد یا سرش را بلند کند. حتی زمانیکه در بازارهای شهر مزار شریف ظاهر می شد، مردم از خوف و ترس فرار کرده خود را پنهان می نمودند تا از اذیت و آزار آن موجود ستمگر در امان باشند.

جمعه اسک (یا اخک، با سه نقطه بر حرف ح) در پهلوی دیگر ظلم و ستمی که بر مردم بلخ روا میداشت، امر کرده بود تا آستین چین و دامن گویچه مردم شریف و دانش پرور آندیار را قیچی نمایند. عسکر و پلیس هر کسی را که در شهر و بازار با گویچه و چین میدید، ایستاده کرده و آستین و دامنش را قیچی میکردند و اکثراً این عمل غیر انسانی را با تحقیق و توهین انجام میدادند، و حتی به

روی آنها به سیلی میزدند که چراچین و گویچه پوشیده اند! و این اوزبک هاوترکمن های بیچاره رادروطن ومأوی خودشان یک پشتونی که مربوط آن دیارنبود، هتک حرمت و توهین میکرد .

درآنزمان جنرال عبدالرشید دوستم قوماندان فرقه دهادی و ازوفاداران داکترنجیب بود. مردم اوزبک وترکمن نزد اورفتند وشکایت کردندکه جمعه اسک آستین چین ودامن گویچه ما را درسر بازارچیچی مینمایدو مارا توهین وتحقیرمیکندوآبروی مارا نزد مردم می ریزاند، وتوکه از خودماهستی پس به چه دردمای خوری که یک پشتون مارابه این شکل توهین وتحقیرمی نماید. غیرت جنرال دوستم به غلیان می آیدو فوراً ازجای خودبرخاسته وروانه دفتر جمعه اسک میشود.

یک شاهدعینی میگویدکه ما درمجلس نشسته بودیم، تعداد مازیادبود و هرکس برای کاری آمده بود، جمعه اسک مانندیک فرعون باخ و دپ روی چوکی اش نشسته و امر ونهی میکرد، وحتى بالای بعضی پیغ میزد وبعضی رابه لت وکوب تهدیدمی کرد. دیدیم که دروازه به شدت بازشد، مثل اینکه کسی بالگد زده ودروازه رابازکند. جنرال دوستم بدون اجازه وبدون پاسخ وپرسش داخل اطاق شد وبسیارغضب معلوم میشد، راساً بطرف جمعه اسک رفت، جمعه اسک فوراًزجایش بلندشد وبه چاپلوسی شروع کردکه جنرال صاحب دوستم به دفتربنده بسیارخوش آمدید، چطورشدکه یادما کردید. دوستم باآواز بلندکه با عصبانیت همراه بود، به جمعه اسک گفت: (توچرا امرکرده ای که آستین چین ودامن گویچه مردم راقیچی کنند وترابه چین وگویچه مردم چه کاراست؟) جمعه می بیندکه که جنرال دوستم عصبی است، با چاپلوسی وآوازخفیف میگوید: (جنرال صاحب ماوتو دردفتردیگر رفته درین مورد گپ میزنیم.) دوستم بدون اعتنا به حرف جمعه اسک وچاپلوسی او، بدون معطلی درمخضرمه، سیلی محکمی به روی جمعه اسک حواله میکندومیگویدکه اگر دوباره این کارراکردی، بازمه میدانم که سرتو چه کنم، وبای اعتنایی وعصبانیت ازدفترجمعه اسک خارج میشود.

این شاهدعینی گفت سیلی جنرال دوستم آنقدرمحکم بودکه صدایش درهمه اطاق پیچید، ماهمه حیران ماندیم وجمعه اسک پیش همگی کم آمد وازآن اخ ودب ماند. شاهدمدکورافزودجمعه اسک بخاطری که پیش ماکم نیاید، گفت جنرال دوستم دوست وبرادرمن است، بین دوست وبرادرگاهگاهی چنین چیزهاواقع میشود، اما باوجوداین ماستمالی همه مادرک کردیم که دردرون اسک آتش می جوشد. او مجلس رارخصت کرد وفوراً به داکترنجیب تلفون کردوقضیه رابرایش حکایت نمود. داکترنجیب ازاین عمل دوستم سخت عصبانی شده به اسک گفت: «این ازبک خام کله رابهرقیمتی که میشودگرفتار وزنجیر وزولانه کرده به کابل روان کن تادرزیر قین وفانه استخوانهایش را ریزه ریزه کنم تا بدانندکه سیلی زدن یک پشتون یعنی چی ! مرادا کترنجیب میگویند، آنقدر لت وکوبش کنم که ازالله گفتن بماند.»

ازقضا که این گفتارو امرنجیب فاش شده وبه عین شکل وعین کلمات به دوستم میرسد. دوستم وقتی ازاین نیت داکترنجیب آگاه میشود، فوراً قوتهای خودرا امرآماده باش میدهد وپیش ازاینکه جمعه اسک به عملی اقدام کند، امر حرکت بطرف مزارشریف میدهدودریک برخوردار بسیار مختصر، جمعه اسک عرصه رابرخودتنگ دیده به کابل فراری کند. دوستم کنترل شهرمزارشریف رادردست میگیرد، چون مردم از جمعه اسک سخت آزرده خاطر بودند، همه به دورجنرال دوستم جمع شده ودوستم علاقه خودرا باکابل قطع نموده ودولت داکترنجیب الله را به سقوط وفروپاشی مواجه میسازد.

تجربه و گذشت زمان نشان می‌دهد که هدف فرستادن یک پشتون بحیث والی و حاکم در ولایات غیر پشتون چیز دیگری جز سرکوبی و فقیرسازی مردم آن ولایات و برهم زدن امنیت و آسایش آنها، و جابجاسازی ناقلین پشتون و تأمین حاکمیت پشتون هادر آنها نبوده است. مثلاً جمعه خان همدرد که یک پشتون متعصب و قبیله گرا است، و اخیراً آبدۀ محمد گل مومند رابدهستور اشرف غنی احمدزی در ولایت بلخ چون خنجری به سینۀ مردم علم پرور آندپار اعمار کرده است، زمانیکه والی شیرغان مقرر شد، به دستور حامد کرزی به اذیت و آزار مردم آندپار، اعطای زمینهای آن به پشتونهای سرحدی و جنوبی، که اکثر طالب یا وابستگان طالب بودند، و سرکوبی و توهین و تحقیر مردم شریف آن ولا آغاز کرد که مردم باشهامت و دلیر جوزجان پلان شوم او را درک کردند و در برابر آن به قیام ملی پرداختند، او امر فیر رابرقیام کنندگان داد که سبب شهادت سی و دوتن از قیام کنندگان، که قیام شان صلح آمیز بود، گردید. وقتی که جمعه همدرد قیام کنندگان را کشت، مردم شیرغان به غیض آمده و با قیام کنندگان بیشتر پیوستند و به یک نیروی عظیم تبدیل شدند، که جمعه همدرد مقاومت کرده نتوانست و با استفاده از تاریکی شب فرار کرد و خود را به کابل نزد حامد کرزی رساند.

حامد کرزی بخاطر اینکه نشان دهد که کشتن افراد غیر پشتون مخصوصاً اوزبکها بدست یک پشتون متعصب بی ارزش است، جمعه همدرد را نزد خود در قصر ریاست جمهوری پذیرفت و همان روز او را بحیث والی پکتیا مقرر کرد، که در واقع پاداش او برای کشتن سی و دوتن از اوزبکهای بیگناه در جوزجان بود. این عمل کرزی، خاطره رایبام آورد که در سرپل شیرغان شخص پشتونی بنام کمال الدین اسحق زی وکیل شورا بود، و چون اسحق زی هابه تعداد زیاد از مناطق پشتون نشین به صفحات شمال فرستاده شده و زمین های غصبی و خانه های غصبی مردم آنها را به حکم حکومت شاهی بدست آورده بودند، جزو خان ها و ملک های منطقه محسوب می شدند، تاجایی که بجای وکیل اوزبک و ترکمن که اهالی بومی آنها میباشند، یک نفر پشتون ناقل به عنوان وکیل در کابل نمایندگی شان را می کرد. این کمال الدین اسحق زی که زمینهای زیادی را غصب کرده و صاحبان اصلی زمینها را بحیث دهقان استخدام نموده بود، باری از کم بودن حاصلات گندم عصبانی شد همه دهقانان آن زمین هارا جمع کرد، نخست هفت اوزبک دهقان را روی میدان انداخته و تیرباران نمود و بعد از سوارکاران پشتون قبیلۀ خود خواست تا اجساد آن مظلومان را مثل گوسالۀ بزکشی، در مسابقۀ بزکشی خود استعمال کنند و در آخر اجساد تکه تکه شده شانرا در محضر عام مردم محل به آتش انداخت و جزغالۀ شان نمود. پس از این جنایت جانگداز به کابل آمد. محمد ظاهر شاه و داوود خان و حکومتش که از این قضیۀ جنایتبار خبر هم بودند، نگفتند که بالای چشم کمال الدین اسحق زی ابروست! او همچنان وکیل در شورای افغانستان بود. کمال الدین اسحق زی بعداً خانم رخشانه وزیر، هنرمند معروف زمان رابه نکاح خود در آورد.

قضایا نشان می‌دهد که اشرف غنی احمدزی هم از نخستین روزی که قدرت را غصب کرد در صدد آن است تا یک پشتون را بحیث والی بلخ مقرر کند، تا مردم آندپار را سرکوب نموده، زمینه را برای جابجاساختن ناقلین پشتون لر و بر و طالبی در آن سرزمین مساعد سازد، اقتصاد آن ولایت را برهم زند، مردم آنرا فقیر و بینوا کند، اطفال ایشان را از مکتب محروم گرداند، جنگ و خونریزی قومی و زبانی را براه اندازد، و زمینۀ نفوذ و تسلط طالبان را در دیار مولانای بزرگ، فراهم بیاورد. او برای تطبیق این برنامه خود از استعمال زور تا استفاده

از طریقه های تروریستی، تهدید و بکار بردن هر نوع مکر و فریب برای بر طرف کردن یا از بین بردن استاد عطا محمد نور دریغ نکرده است.

باید یاد آور شد که حامد کرزی نیز درین مورد تلاشها و توطئه های فراوانی کرد، ولی به هدف نرسید. اگر هدف اشرف غنی احمدزی که عین هدف حامد کرزی است، از همه این تلاشها و توطئه ها سر کوبی مردم بلخ و قدرت رساندن پشتون هان باشد، پس ضرورت در کجاست که برای بر طرف کردن حتی از بین بردن و ترور استاد عطا محمد نور هر چی که در اختیار دارد بکار می برد؟ در حالیکه استاد عطا محمد نور که یک انسان مدبر و صادق است، و در راه نجات وطن از اشغال روسها جهاد نموده است، شهر مزار شریف و ولایت بلخ را، با وجود اخلال و سنگ اندازیهای حکومت ناپاک کرزی و احمدزی، از بهترین نمونه پیشرفت، انکشاف، آبادانی، رونق بازرگانی و امنیت و آرامش ساخته است، که حتی کابل رانمی توان با آن مقایسه کرد.

خوانندگان عزیز امید از رویدادهای اخیر آگاه اند که اشرف غنی احمدزی چندی قبل استاد عطا محمد نور را به کابل دعوت کرد، و برخلاف تهدیدها و زورگویی های قبلی اش، و نپذیرفتن استاد نور رابحیث والی بلخ، با او روابط خود را گرم میسازد و آنچه تملق و مکرری که یاد دارد از او دریغ نمی کند، و استاد عطا محمد نور را که در مدت بیش از دو سال به حیث سرپرست اجباری ولایت بلخ بود، فرمان میدهد و رسماً والی بلخ میسازد. گرچه این تقرر در عمل تغییر رابو وجود نمی آورد و همه روی کاغذ است، ولی تاجایی که مردم شخصیت اشرف غنی احمدزی را میشناسند و از طینت (سرتبگی و لجاجت) او مردم همه آگاه اند، این عمل احمدزی قابل تعمق است و احتمال زیاد دارد که این طریقه جدیدی است که او برای از بین بردن استاد عطا محمد نور طرح ریزی کرده است. در واقع احمدزی به این ضرب المثل مردم متقاعد شده که «به زور خو نشد، بیا که به زاری بگیریش»!

اکنون به استاد عطا محمد نور ارتباط دارد که به کدام اندازه از هوشیاری کار میگیرد تا در دام نیفتد و قربانی توطئه های سیاسی غنی احمدزی و حلقه توطئه گر و متعصبی که در ارگ به دور اوست، نگردد. وقتی این کرنش و تملق غنی احمدزی را و تغییر طرز دید او را که اکثر دید منجمد است، می بینیم که دیروز تا چه اندازه با استاد عطا محمد نور رویه عناد آمیز داشت، و امروز چه نرمشی نشان میدهد، این شعر زیبا و آموزنده فارسی یاد می آید:

برتواضع های دشمن تکیه کردن ابلهی ست

پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

تجربه نشان داده که در قول و قرار اشرف غنی احمدزی و حامد کرزی هیچ اعتباری نیست، و اگر کسی به قول و قرار آنها اعتماد مینماید، چیزی دیگر بجز فریب دادن خودش نمی باشد. مثلاً همه آگاهند که احمدزی جنرال دوستم را به سطح جهان یک انسان قاتل و جانی اعلان کرد، ولی بعد که منافعش مطرح بود، نزد دوستم رفت، او را در آغوش کشید، برادر و بهترین انسان گفت، به سطحی که او را معاون اول خود انتخاب کرد، و این ساده دلی های دوستم بود که به این فکر و نیرنگ بازی خورد و خود را دست و پا بسته به دام این انسان مزور و حلقه فاشیست و بداندیش او انداخت، و سرانجام می بینیم که او را به چه سرنوشتی دچار کرده است، که در چار دیوار خانه اش بندی نموده، بدون کدام صلاحیت بیکاره به درد نخور و جدا از آن برادران اوزبک عزیز می چشم امید به سوی او داشتند، نموده است، که اکنون زمینه سر کوبی هموطنان اوزبک و ترکمن از رهزمان دیگر مساعد شده، و اشرف غنی با این توطئه هم دوستم را بی اعتبار ساخت، هم او را از قوم و مردمش جدا کرد و هم تفرقه و نفاق بین آنها انداخت، که این رامی گویند یک تیر و چند فاخته!

غنی احمدزی و حلقه بدانندیش او زحمت زیاد کشیدند تا دوستم رادبرابر استادعطا محمدنور، که از او متنفراند، تحریک نمایند، که تحریک هم کردند، تاجنگ وجدال میان این دو واقع گردد، و به این بهانه استادعطا را به کابل بیاورند و به نام کدام مقام دهند، و شخص مورد اعتماد خود را به بلخ والی بسازند تا اهداف فاشیستی شان رادرا آنجا برآورده سازد، که هوشیاری و حوصله استادعطا درین مورد قابل تقدیراست، که جلوتحقق این توطئه شوم را گرفت .

به خاطر داریم که حامدکرزی و حلقه بدانندیش او، استادپاکدل، شهید پروفیسربرهان الدین ربانی را باهمین نوع تزویر و مکروفریب در دام طالبان خون آشام انداخت، اگر استاد شهید سعید برهان الدین ربانی هوشیار جانش می بود، و هدف نرمش و تملق حامدکرزی رادرک می کرد، طالبان مزدور هرگز به هدف شوم شان نمی رسیدند . میخوامم در اینجا از مکر و حیله دیگر حامدکرزی و حلقه بدانندیش یادآور شوم. زمانی که طالبان مزدور سقوط داده شد و حامدکرزی را امریکارئیس جمهور ساخت، اسماعیل خان والی هرات شد. اسماعیل خان در مدت کوتاهی چهره ولایت هرات را تغییر داد، امن و امنیت همه جا حکمفرما بود و زندگی در هرات رونق میگرفت، تعلیم و تربیه به اندازه اوج گرفته بود که از دیگر ولایات برای فراگیری علم و دانش به هرات می آمدند و در لیلیه دانشگاه هرات چهار هزار محصل زندگی میکردند. این وضعیت برای اسماعیل خان یک اعتبار خاص بوجود آورد، و باگذشت هر روز اسماعیل خان قویتر و محبوبیتش در میان مردم بیشتر می شد، به سرحدی که او قویترین و بهترین والی و اداره چی شمرده میشد که میتوانست به آسانی، اگر انتخابات ریاست جمهور در آینده میشد، برنده شده و مورد تایید مردم قرار می گرفت .

دستگاه حامدکرزی و حلقه بدانندیش با همکاری زلمی خلیلزاد سفیر امریکا در کابل، و رهنمایان بیرونی او از این رشد و انکشاف اسماعیل خان بحیث یک شخصیت ملی و قابل قبول برای همه، سخت در هراس و اندیشه شده و درصدد آن شدند تا جلو این رشد را بگیرند، چون هرگز نمی خواستند که ریاست جمهور بجز حامدکرزی و حلقه بدانندیشش به کس دیگری بخصوص اسماعیل خان، که یک مجاهد بود تکیه نماید. همان بود که حامدکرزی و حلقه بدانندیش و رهنماهای بیرونیش توطئه چیدند و برنامه ریختند و قرار بر این شد تا در هرات جنگ و هرج و مرج راه باید انداخت، و به بهانه ناامنی، اوضاع اسماعیل خان را از هرات بیرون کرد. برای تحقق این پلان شوم، حامدکرزی با یکی از قوماندانان جهای که از رتبه های پایین بود و قدرت و توانایی هم نداشت و ولی با اسماعیل خان میانه خوبی نداشت، تماس گرفت، اورا تقویه کرد، سلاح و مهمات برایش ارسال کرد، وعده و وعیدها داد، و امر کرد که بر علیه اسماعیل خان حمله نماید. این قوماندان گلبدینی که سیدامان الله زیرکوه مشهور بود، از منطقه زیرکوه هرات، بدون انتظار بر میدان هوایی سبزوار (شیندند) حمله کرد. اسماعیل خان که غافلگیر شده بود، امر سفر بری بسوی سبزوار داد، جنگ شدیدی آغاز شد، چون متواتر به سیدامان الله زیرکوه قوتهای نظامی و مهمات فرستاده میشد، ولی اسماعیل خان راهمکاری نمی کردند، سرانجام جنگ بطرف شهر هرات گسترش یافت و حتی در داخل شهر جنگ شروع شد.

شرایط سخت ضیق شد و صلح و امنیت در هرات از بین رفت. سیدامان الله زیرکوه کشته شد. دولت حامدکرزی و یکی از قوماندانهای قوتهای نظامی امریکا فوراً با اسماعیل خان تماس گرفته و با تزویر و ریا اورا به کابل بردند، که در این معامله آقای خلیلزاد و علی احمد جلالی نیز شامل بودند! وقتی اسماعیل خان به کابل آمد، بدون اینکه از اصل برنامه واقف باشد، فریب حيله و نیرنگ

آنان را خورده به کابل ماند، و در مدت کوتاه او را وزیر آب و برق ساختند، در حالی که اسماعیل خان یک افسر نظامی، فرماندهان برجسته مجاهدین و مرد جنگ دیده و با تجربه جنگی بود، و برای وزارت آب و برق مطابقت نمی کرد! بهتر بود که او را وزیر دفاع یا وزیر داخله می ساختند.

اسماعیل خان در وزارت آب و برق کاری کرده نتوانست، و سروصدای مردم بلند شد، که دولت آنرا تقویه میکرد. در همین زمان دولت شخص دیگری بنام قوماندان ظاهر رابه جنگ تحریک کرد و او توانست که میرویس پسر اسماعیل خان رابه قتل برساند، که روحاً و رواناً بر اسماعیل خان تأثیر کرد و کار به سرحدی رسید که او رابه اتهام بی کفایتی از وزارت آب و برق کشیدند، قوای او را مضمحل کردند، ارتباط او را با مردمش قطع نمودند، و خودش را بی اعتبار ساختند و به آسانی ویرابه کسی تبدیل کردند که دیگر نه تنها در سطح کشور بلکه در سطح ولایت هرات هم مطرح بحث نباشد.

پس از اسماعیل خان، حامد کرزی شخصی از حلقه بداندیش خود را والی هرات ساخت، تا هرات رابه جایی که شباهت به دوز داشت مبدل کرد. بی امنیتی، جنگ و بی روزگاری چیزهای معمولی بود، مکاتب و دانشگاه بسته شد، و مردم به پیدا کردن نان بخور نمیر احتیاج شدند.

اوضاع و احوال نشان میدهد که اشرف غنی احمدزی همدست و همفکر حامد کرزی است، در صدد شکار جدیدی است و میخواهد عین فارمولی را که کرزی برای ازبین بردن شهید سعید استاد برهان الدین ربانی (رح) و برای ازبین بردن اعتبار مردمی اسماعیل خان استفاده کرده بود، بالای استاد عطا محمد نور عملی نماید، و اکنون به استاد عطا مربوط میشود که هوشیار جان خود باشد، و در مسایل بیش از حد محتاط باشد.

لازم به یاد آوری است که غنی احمدزی برای دو سال مکمل تلاش ورزید و توطئه چید که استاد عطا محمد نور را از ولایت بلخ بیرون کند ولی ایستادگی دکتر عبدالله در این مورد خیلی قابل تقدیر است، که با وجود همه فشار و دغلیگری های غنی احمدزی، او در کنار استاد عطا محمد نور قرار گرفت و به صراحت اعلان کرد که استاد عطا محمد نور عملاً والی بلخ است.

این که اشرف غنی احمدزی اکنون استاد عطا محمد نور را والی بلخ اعلان کرد، چیز نوی نیست، زیرا استاد عطا عملاً والی بلخ بوده است. یگانه هدف اشرف غنی از این عمل انداختن نفاق و درز میان استاد عطا و دکتر عبدالله است. اگر این دو فریب این توطئه را بخورند، هردو ازبین میروند. مثلاً به دوران انتخابات بعدی، اگر اشرف غنی برنده شود، دیگر حق دارد که بحیث رئیس جمهور هم عبدالله را موقوف سازد و هم استاد عطا محمد نور را. امید است که استاد عطا محمد نور، ترورهای زنجیره بی را که ازارگ رهبری میشد و به شهادت شهید جنرال داؤود و شهید مولینا عبدالرحمن سیدخیلی منجر گردید، فراموش نکرده باشد. / (ادامه دارد)

## چرا گلبدین نویسنده کتاب «ازدهای خودی» را کشت؟



شادروان داکتر سید بهاء‌الدین مجروح شهید  
انتخاب دشوار صلح برای افغانستان

بارنت روپین - نشریه نیویورکر - گزارنده به فارسی دری، رزاق مأمون  
(برابر با سنت مسنون امید، درهنوشته که درین نشریه انتشار می یابد، نام  
نامردترین موجود تاریخ معاصر کشور، فقط (گلبدین) و نام حزیش فقط (حزب  
گلبدین) چاپ میشود. این امر به هیچ صورت (دستبرد) به نگاشته نویسنده  
مضمون، شمار نتوان شد. اداره)

در ۲۹ سپتمبر امسال، گلبدین رهبر حزب گلبدین، از طریق ویدیوی از پیش  
ثبت شده و از مکانی نامعلوم با دولت افغانستان یک پیمان صلح به امضاء  
رسانید.

حزب گلبدین در سالهای ۱۹۸۰ م بعنوان افراطی ترین گروه در میان احزاب  
هفتگانه مجاهدین از سوی پاکستان به رسمیت شناخته شد و پلک های  
چشمان گلبدین در قاب دستار سیاه و ریش کاملاً سیاه، بی حرکت می  
نمود. سه دهه بعد، گلبدین ۶۹ ساله، اکنون متفاوت به نظرمی آید. او در  
تصاویر ویدئویی، همان دستار سیاه را به سرداشت؛ مگر ریش هایش به سپیدی  
گراییده و چشمان سنگین و مرموزش از عقب شیشه عینک چوکاتی اش به  
بیرون خیره مانده بود.

در زمان اشغال افغانستان به وسیله شوروی، امریکا، عربستان سعودی و چین،  
حزب مذکور و دیگر احزاب مجاهدین را که از سوی (آی، اس، آی) رهبری  
میشدند؛ مسلح و تجهیز می کردند. توجیه پاکستانیها به سی، آی ای این بود که  
گلبدین بیشتر از همه «روسها را می کشد» و بخش اعظم جنگ ابزارها را در  
اختیار حزیش قرار میدادند.

این استدلال پاکستانیها برای اداره رونالد ریگان بسنده بود. واشنگتن قطعاً بدین  
باور بود که شوروی هرگز افغانستان را ترک نخواهد کرد. توسعه راهبردی  
برای آینده کشور میتواند توجه بر مأموریت اصلی را که وارد آوردن ضربه  
دردناک بر مسکو بود، منحرف کند. تا آنگاه، خسارت وزیران برخاسته ازین  
سیاست، با خروج آخرین سرباز شوروی از افغانستان در فبروری ۱۹۸۹

آشکارشد. گلبدین و دیگر گروه های افراطی با هزینهٔ ملیارد ها دالر عرض وجود کرده بودند.

وقتی فروپاشی شوروی رژیم کمونیستی داکترنجیب الله را نیز در اپریل ۱۹۹۲ با سقوط رو برو کرد، گلبدین در تلاش افتاد تا قدرت را در دست گیرد؛ مگر حرکت او آهسته بود و با آنکه سربازانش از جنوب شهر داخل کابل شدند، رقیبش، احمد شاه مسعود قبلاً از شمال به شهر ورود کرده بود.

در آغاز جون ۱۹۹۲ گلبدین بارها و بارها شهر کابل را بمباران کرد. بنا به تخمین کمیتهٔ هلال احمر جهانی، در اثر موشکباری های گلبدین و جنگ بی امان میان گروه های دیگر شبه نظامی در کابل، ۵۰ هزار نفر که تقریباً همه غیر نظامی بودند؛ جان خود را از دست دادند.

در ۱۹۹۵ یک گروه موسوم به تحریک اسلامی طالبان از مناطق جنوب افغانستان سر بر آورد و پایگاه هایی را به تصرف خود در آورد که از آنجاها موشک پراکنی میکرد. پاکستان با حمایت خود از طالبان، تغییر جهت داد. طالبان با اشغال کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ موفق به انجام کاری شده بودند که گلبدین هرگز نشده بود.

گلبدین در جستجوی متحدان جدید، روانهٔ ایران شد و در آنجا از پیوستن به طالبان و احمد شاه مسعود رهبر اصلی مقاومت علیه طالبان خودداری کرد. او با مداخلهٔ به رهبری امریکا در افغانستان و همچنین با حکومتی که در دسامبر ۲۰۰۱ از کنفرانس بن و به حمایت هواداران احمد شاه مسعود بیرون آمد، ساز مخالف نواخت.

(به نظر میرسد که احمد شاه مسعود رهبر مقاومت که در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ از سوی القاعده به هلاکت رسید، با مرگ خویش نیز از گلبدین جلو زده بود.) زمانی که در جنوری سال ۲۰۰۲ رئیس جمهور بوش، ایران را «محور شرارت» نامید و آنکشور را متهم کرد که گلبدین «تروریست» را در خاک خود پناه داده است، به نظر می رسید که تهران رضایتمندانه او را روانهٔ افغانستان کرد.

گلبدین برای سازماندهی مقاومت مسلحانه تلاشهایی براه انداخت؛ مگر در نهایت، راه پشاور را در پیش گرفت؛ جاییکه دوستان قدیمی اش برایش محل بود و بانش فراهم آوردند. نیروهایش مسئولیت یک رشته عملیاتی را که جلب توجه کرد بود؛ از جمله کشتارده سرباز فرانسوی در شهرک سروبی (در شرق کابل - مترجم) در اگست ۲۰۰۸ و کشتن ۱۵۵ نفر بشمول دوسرباز امریکایی در کابل در ماه می ۲۰۱۳ را به دوش گرفتند. اما گلبدین هیچگاه بچیث یک فکتور جنگی بشمار نمیآید؛ البته پاکستان اکنون فکر میکند که حضور او در داخل به مراتب مؤثرتر از اقامتش در خارج از کابل است. پیمان صلحی که گلبدین در ماه گذشته امضاء کرد، کمترین یا هیچ تأثیری در کاهش خشونت در افغانستان نخواهد شد. حزیش در مقایسه با تلاشهای جنگی طالبان در حاشیه افتاده؛ مگر این مسأله نشانگر آن است که امکان توافق بین حکومت افغانستان و یک گروه «تروریستی» شناخته شده وجود دارد. این مصالحه زمینه را برای ایجاد یک الگوی تعامل و مذاکره با طالبان افغان، حکومت افغانستان و امریکا که قرار گزارشها در قطر از سر گرفته شده فراهم میکند.

گلبدین در مذاکرات صلح، تمام «خطوط سرخ» تعیین شده از سوی امریکا و حکومت افغانستان از جمله انحلال گروه های جنگی، پابندی برای آتش بس دائمی، احترام به قانون اساسی افغانستان و قطع رابطه با سازمانهای تروریستی را پذیرفته است. گلبدین که قرار گزارشها، در سالهای ۱۹۶۰ و اوایل سالهای هفتاد قرن بیست به صورت بانوان بدون حجاب تیزاب افشاندن بود، همچنان



قبول کرده که «همه مردان و زنان میتوانند در چهارچوب قانون، از حقوق مساوی و مسئولیت‌های خویش بدون برتری و تبعیض بهره‌مند شوند.»  
در عوض، گلبدین خواستار ایجاد شرایط مشابهی شد که طالبان نیز خواستار چنین شرایطی برای صلح می‌باشند؛ از جمله تضمین زندگی مصون اعضای حزبی، ادغام جنگجویانش در تشکیلات نیروهای دفاعی و امنیتی، برداشتن تحریم‌های جهانی و رهایی زندانیان شامل این شرایط اند.

گلبدین در حال حاضر، بعوض خواستهای سیاسی و اجتماعی افراطی، قانون اساسی را پذیرفته و در عین زمان تاکید کرده که «احکام و هدایات دینی خشت پایه تمام سیاستهای دولت بشمار میرود و در ماده‌های دوم و سوم قانون اساسی آمده است که دین مقدس اسلام، دین رسمی جمهوری اسلامی افغانستان است و هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف اعتقادات و احکام دین مقدس اسلام باشد.»

حضور سربازان خارجی در افغانستان از جمله مسایل بسیار دشوار بود. گلبدین مانند گروه طالبان، پیش شرط خود برای شروع مذاکره برای توافق با حکومت را، همین موضوع قرار داده بود. عامل بن بست و تأخیر در مذاکره با حکومت، تا حد زیادی همین موضوع بود. سرانجام سازش سیاسی بدین گونه شکل گرفت که «هر دو جانب در صورتی که امنیت ملی و منافع ملی ایجاب کند، از خروج نیروهای خارجی پشتیبانی می‌کنند؛ مگر این حمایت، بدون کدام ضرب الاجل یا پیش شرط برای نیروهای خارجی است.  
دشوارترین بخش این توافق نامه در میان بیشتر افغانها، موضوع تضمین و معافیت «جنایتکاران- مترجم) از پیگرد قانونی به خاطر اعمال جنگی و سیاسی گذشته» عنوان شده است. این نکته به احتمال زیاد برای رئیس جمهور غنی احمدزی که درباره کشتار شماری از مردم به دستور گلبدین با خبر بود، شخصاً دشوار بود. این قضیه شامل قتل سید بهاء الدین مجروح رئیس دانشکده (ادبیات) دانشگاه کابل دوست و همکار دکتر غنی احمدزی نیز هست که بعد از اشغال کشور از سوی شوروی، از کابل فرار کرد و در پشاور پاکستان رئیس مرکز اطلاعاتی افغان بود. در یازده فبروری ۱۹۸۸ شب شصتیمین سالروز تولد بهاء الدین مجروح، دو آدم کش مسلح او را در خانه اش از پا در آوردند.

گزارش‌هایی که گلبدین شخصاً دستور کشتن مجروح را صادر کرده بود، به سرعت انتشار یافتند. سالیان بعد، پروژه عدالت در افغانستان (AJ.FP) به جزئیات جلسه گلبدین با افرادش به هدف برنامه ریزی مرگ بهاء الدین مجروح دست یافت.

چرا گلبدین، مجروح را کشت؟ در دسامبر ۱۹۸۷ میخائیل گرباچف رهبر شوروی به رئیس جمهور رونالد ریگان گفته بود که وی بدون ملاحظه وضعیت، قوای شوروی را از افغانستان بیرون خواهد برد. دپلمات‌ها دست به کار شدند تا برنامه یک حکومت انتقالی را تهیه کنند که پس از خروج شوروی، حکومت را در کابل در دست گیرد. دپلمات‌ها مکرراً به نتایج یک نظر سنجی که از سوی بهاء الدین مجروح که در میان افغان‌های مهاجر، در اوایل همان سال راه اندازی شده بود؛ رجوع می‌کردند. نظر سنجی نشان میداد که هفتاد درصد مهاجران از تشکیل یک حکومت به رهبری ظاهر شاه پادشاه پیشین افغانستان در مقایسه با رهبران جهادی، پشتیبانی می‌کردند. بسیاری‌ها بدین باور بودند که مرگ مجروح در واقع پاسخی به آن نظر سنجی و هشدار برای حامیان ظاهر شاه بود.

همچنان احتمالات دیگر هم وجود دارد. «اژدهای خودی» شهکار ناتمام بهاء الدین مجروح که در نوع خود حماسه منظوم و نثر مسجع به شمار می‌آید، منظره‌ی آفریده شده، که در آن، واکنش و مشاهدات یک مسافر «تیمه

شب» ویی نام توصیف شده است که در یک دنیایی مانند دنیای مجروح، به سرگردانی افتاده است. مسافر در جریان مشاهداتش، با اژدهای چند چهره ظلم و ستم دست و پنجه نرم می کند.

شبی برای من روایت شده بود که بهاء الدین مجروح و گلبدین در یک محفل دیپلماتیک در پشاور دعوت شده بودند. در آن محفل یک بار با هم رخ به رخ شدند. گلبدین از وی پرسید: «اژدهای خودی چیست؟»

مجروح پاسخ داد: «اژدهای خودی، تو هستی»

اشرف غنی در دهمین سالگشت مرگ بهاء الدین مجروح، دانشمند ارشد امور اجتماعی در بانک جهانی بود و دخترش، مریم، فصل هایی از کتاب «اژدهای خودی» را زیر عنوان «پایان اقامت مؤقت یک مهاجر» ترجمه کرد. در پایانه متن، که تاریخ ۲۲ جون ۱۹۸۴۴ در آن رقم خورد، آمده است: «مسافر، شماری از آدم های غریبه را دید که به خیمه گاه مهاجران نزدیک می شدند.»

«ریش های ژولیده شان که تا به ناف های شان می رسید، همچو نقابی سیاه صورت های شان را پوشانیده بود. چشمان شان از پس نقاب ها، به سان یک جفت غار، شعله های خشمگین، حسودانه، نفرت بار و دشمنانه را به بیرون می جهانند. بعد از آن که مردان برافروخته، از روی بدجنسی و دروغ، جماعتی از مردم را به سنگسار کردن دو انسان تحریک کردند، مسافر پیکره های مرده گان را دفن می کند و خطاب به مهاجران ندا سر می دهد: شما از نماینده های ترور و غرق در فساد با آغوش باز استقبال کردید و به آنان فرصت دادید که شما را رهبری کنند. شما اهریمن سیاه را در سینه جا دادید تا بیشتر ازین قلب های تان را تیره و تباه گرداند و سپس اژدها، قادر است بار دیگر تاخت بردارد و شما را ببلعد.» زمانیکه غنی احمدزی با گلبدین پیمان بست، باید از خود می پرسید که آیا به «اژدها» فرصت می دهد که «یک بار دیگر خیز بردارد و شما را در کام خودش فرو برد.»

بهاء الدین مجروح، بیش از سی سال پیش شرح داد که غربت و خشونت، تاجه میزانی جامعه افغانستان را درهم میشکست. «مهاجران روزتاروز در پرتگاه قهر و خشونت درمی غلتند. آنان گرفتار جال حرص و حسادت شده اند که ایشان را بطور فزاینده به سوی نفرت و تشدد می راند.»

به نظر می آید که هدف مداخله جهانی به رهبری امریکا در افغانستان برقراری آرامش بود؛ مگر این مأموریت بیشترین بر کشتن تروریست ها متمرکز بود تا به تأمین صلح؛ و کارهایی از آن ها سر زد که افغان ها مجبور شدند به طالبان پناه ببرند. مردم افغانستان در درازای چهاردهه، اینک در آستانه دور پنجم جنگ قرار دارند.

به نظر می رسد که هم دکتر غنی و هم بسیاری از افغان ها عزم جزم کرده اند که برای ایجاد صلح، تصامیمی دردناک و سخت اتخاذ کنند. حزب اسلامی وعده داده است که در یک روند نظارتی، جنگ افزار هایش را بر زمین بگذارد. حزب اسلامی قانون اساسی را پذیرفته و در برنامه تأمین عدالت انتقالی و مصالحه شرکت خواهد کرد.

حال که طالبان در چندین جبهه دست به پیشروی هایی زده اند و به نظر می رسد دو دسته گی و اختلاف، نیروهای حکومتی را فلج کرده است؛ نگاه به آن نقطه دور که زمانی افغانستان بتواند با گذشته خود تصفیه حساب کرده و این بحث که چه گونه میان ادعا ها در زمینه عدالت کیفری و نیاز های یک جامعه صلح آمیز، توازن برقرار کند؛ دشوار است. با وجود ادامه سازش و مصالحه موجود در پرونده مذاکرات، پیمان با گلبدین الگویی را برای دیگران که چنین روزی فرارسیده نی است، فراهم می کند.

اشاره: دکتر بارنت روین پژوهشگر استاد دانشگاه نیویورک، از افغانستان شناسان معروف امریکایی است.

\*\*\*\*\*

سدنی، آسترالیا

نصیراحمد رازی

### داستان های همسو با تصوف (۲۳)



جناب آقای نصیراحمد رازی

(ادامه بحث قوال) - قوال، زبان فارسی باتمام سنت های غنی صوفیانه اش به سرعت در میان مسلمانان آسیای جنوبی شناخته شد، وقوالان از آن بسیار سود جستند. بطورلی قوالان سنتی هنوزهم کارخودرا بالیاتی به زبان فارسی وبه حال استغاثه آغازمی کنند، وسپس به سراغ دیگرزبانهای آسیای جنوبی ازقبیل پنجابی، هندی، اردو و... می روند.

یکی از نکات مشخص قوالی، تغییر مداوم یک زبان به زبان دیگر درحین اجرای آهنگ است، که این خود گامی درجهت جهانی شدن موسیقی قوالی بوده است. آنها در بند زبان خاص نمی مانند وسعی میکنند فرادی رابازبانهای متفاوت مخاطب قرارداده وبآنها سخن بگویند. به این ترتیب زبان، ارتباط قوال وشونده اش رامحدود نمی سازد، حتی کسانی که زبان اورانمی فهمند، در چهارچوب ریتم پویا و تُن صدا، که مدام درتغییراست، حرکتی زنده را پی گرفته وبه خلسه دست می یابد. تغییرات صدایی قوال آنقدر زیاداست که گویی او با هر تُن صدایش، بایکی از شوندهگان خودارتباط برقرار می کند.

درقوالی برشناخت معرفت نیاز به کلمات درجهت بیان سوز و ساز عاشقانه نیست، این موسیقی بدون کلام نیز قادر به رسیدن به اهداف خودخواهد بود. قسمتهایی از کارخواننده را آوازی بدون کلام دربر میگیرد، طوریکه گویی اوبا استفاده از صدای خود، سازی رامینواز. حس این موسیقی درحین اجرا بطور مستقیم تجربه شده و خیلی زود به شنونده منتقل میشود. قوالان به خوبی به ابزار قدرتمندی چون موسیقی مسلط شده و به تأثیر فوق العاده آن پی برده اند، پیش از اجرای آهنگ، به شنوندگان خود نگاه کرده و با توجه به هریک از آنها سفر را از نقطه که ظرفیت وجودی آنها می طلبد، آغاز میکنند. به این ترتیب رابطه دوطرفه شکل میگیرد و با تأثیر متقابل موسیقی اوج گرفته و خلصه شکل می یابد.

همانگونه که شنونده پر شور میتواند بر حال قوال اثر بگذارد، قوال نیز شنونده را برای دقایقی از دنیای مادی جدا کرده و به عالمی معنوی می کشاند. شنونده قوال پس از هرسفر به درک جدیدی دست مییابد، حتی کسانی که عاقلانه به ارزیابی موسیقی قوال می نشینند، از حال قوی حاکم بر این موسیقی بی بهره نمی ماند. در بسیاری از موارد کار قوال از حد اجرای موسیقی خارج شده و اذهان رابه دیدن نمایشی خیالی نیز دعوت می کند، نمایشی که در خلصه کامل نمودار می شود.

دست زدن یعنی کف زدن عادت دیرینه در کلیه خانقاه هاست، قوالان همین شیوه خانقاهی را بروی صحنه برده اند، استفاده از بهم زدن دستها در اینجا کار آسانی به نظر میرسد، در حالیکه حفظ تعادل و ثابت بودن صوت حاصل در مدت طولانی، بسیار پیچیده است. قوالان از هنر بهم زدن دستها، بعنوان یک ساز و موسیقی خود سودجسته اند. این کف زدنهای مستانه نیز در ایجاد خلصه نقش مهمی ایفا میکنند. زبان صوفیانه قوالان بر سادگی تکیه دارد. مفهوم جملات آشکار و پنهان آنها به وسیله تأکید ظاهر میشود، تأکید روی واژه یا بیتهای خاص از شعر، از اهمیت تکرار در این موسیقی خبر می دهد. بطوریکه تکرار نقش اساسی در این موسیقی ایفا کرده و توسط آن تمرکز بیشتر روی کلمات شعری ایجاد میشود، و ذهن فرصت بیشتری برای پی بردن به مفهوم شعر می یابد. خواننده ها حتی کلام یکدیگر را قطع میکنند، اما این نکته نه تنها عیب و ایرادی به این موسیقی وارد نمی کند، بلکه بر زیبایی هنر بداهه و شکل گیری حس لطیف آن می افزاید.

موسیقی قوال، دعوت به حق میکند، پس نمی تواند به خود پرستی بینجامد، ساز و آواز او هدفی بسیار والا را می جویند. قوال هنرش را میان مردمی می برد که چندان با آنان ناآشنا اند اما قادرند پیام انسانی آنرا با روح و قلب خود دریابند. زیرا اساس آن بر یاد خدا پیریزی شده است. هدف از موسیقی جهانی، پیوند دل هاست و ساز و آواز صوفیانه قوال، شرایط این همبستگی جهانی را دارا میباشد. میان دل هندو، ترک، عرب، فرانسوی و وو میتواند آنچنان نزدیکی آورد و عشقی حاکم گردد که همگی را بهم نزدیک کرده و آنها را قادر بسازد تا از موسیقی یکدیگر درجهت یکی شدن بهره ببرند. این قدم دشواری بود که قوال را واداشت باشکستن مرزها، پیام انسانیت را از ورای خلصه عارفانه به گوش جهانیان برساند. کنسرت های موفق قوالان بویژه نصرت فتح علی خان در میان اروپاییان شور و حال زیادی ایجاد کرد .

هر چند عشق حقیقی و مجازی از یک چشمه سیراب میشوند، اما غایت آنها بر یک نقطه ختم نخواهد شد، آنچه قوال را از سایر موسیقی خوانان متمایز میسازد، جهت معنوی هنر قوال است. موسیقی نزد او بهانه بیش نیست، او در جهت وصول به عشق الهی به صوتی دلنشین روی آورده است. تکنیک قوی موسیقی او نیز در مسیر همین عشق جاودانه شکل گرفته است. پس حفظ و

اشاعه اصولی که به این مهم دست یافته اند، میتواند اقدامی جدی برای تمام قوالان صوف و حق جویان باشد.

داستان : ادب: ادب صوفی، اظهارنیستی دربرابر هست مطلق است. سری سقطی گفت: ادب ترجمان دل است. (تذکره الاولیا، عطار، ص ۳۳۸) ابو عبدالله نباجی گفت: ادب زینت آزادگان است. (طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۵)

ازدواج : ازدواج برای انسان مانند غذا ضروری است. هر صوفی که به عمد خود را از ازدواج محروم کند، به سلامتی روانش زیان می رساند.

درویشی را گفتند: چرا زن نخواهی؟ گفت: زن مردان راشایسته بود و من هنوز به مقام مردی نرسیده ام، زن چگونه خواهم! دیگری راهمین گفتند، جواب داد که: احتیاج من اکنون طلاق نفس بیش از آنست که به نکاح و تزویج، وقتی که نفس را طلاق دهم، روا بود که زنی دیگر خوانم! بشر حافی را گفتند: مردم در حق تو سخنها میگویند. پرسید چه میگویند؟ گفتند: میگویند سنت نکاح ترک کرده ای. گفت: ایشان را بگویند که هنوز به فرض مشغولم، به سنت نمی پردازم. (مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، ص ۲۵۵)

ابراهیم ادهم از درویشی پرسید که: زن داری؟ گفت: نه. گفت: فرزندی؟ گفت: نه. گفت: نیک نیک است. درویش گفت: چگونه؟ گفت: آن درویش که زن کرد، در کشتی نشست و چون فرزند آمد، غرق شد! (تذکره الاولیا، عطار ص ۱۱۱)

استقامت - استقامت با حق آنست که هر چه پیش آید خلاص باطن صوفی را به حق زیان نرساند، و استقامت با خلق آنست که صوفی از آزارشان نرنجد و در مقابل به آنان مهربانی کند.

جوزجانی گفت: صاحب استقامت باش نه صاحب کرامت، که نفس تکرامت خواهد بود و خدای استقامت. (تذکره الاولیا ص ۵۳۶)

ایثار - ایثار صوفی آنست که آنچه را خود نیازمند است به دیگری بخشد. محمد بن فضل گفت: ایثار زاهدان به وقت بی نیازی بود و ایثار جوانمردان به وقت حاجت. (تذکره الاولیا ص ۵۲۰).

بهشت و دوزخ - بهشت صوفی قرب حق است و دوزخ دوری از او. نقل است که جنید از مسجد جامع بیرون می آمد بعد از نماز و خلق بسیار دید. روی به اصحاب کرد و گفت: این همه محتوای بهشت اند، اما همنشینی حق را قومی دیگرند. (تذکره الاولیا)، خرقانی گفت: من نگویم دوزخ و بهشت نیست، من گویم که: دوزخ و بهشت را به نزدیک من جای نیست، زیرا هر دو آفریده است و آنجا که منم آفریده را جای نیست. (تذکره الاولیا عطار ص ۲۶۶)

جوانمردی و فتوت - جوانمردی آنست که دیگران را در هر کاری بر خود مقدم داری و بادل و جان در خدمت حق باشی. ابوعلی را گفتند: فتوت چیست؟ گفت: حرکت کردن از برای دیگران. (تذکره الاولیا ص ۶۵۶) خرقانی را پرسیدند که: جوانمردی به چه داند که جوانمرد است؟ گفت: بدانکه اگر خداوند هزار کرامت با برادر او کند و با او یکی کرده بود، آن یکی نیز ببرد و بر سر آن نهد تا آن نیز برادر او را بود. (تذکره الاولیا ص ۷۱۰)

خدانشناسی - هر چه از خود دورتر گردی، به خدای نزدیکتر شوی. ترمذی گفت: تومی خواهی که با بقای نفس خود حق را بشناسی و نفس تو خود را نمی شناسد و نمیتواند شناخت. چگونه حق را تواند شناخت؟ (تذکره الاولیا ص ۵۳۲)

خدمت - با عبادت خدا به خود خدمت می کنی، اما با خدمت به خلق، خدا را خوشنودمی سازی، اینست که مشایخ صوفیه عبادت اصلی را خدمت به خلق دانسته اند. روزی شیخ ابوسعید ابوالخیر در نیشاپور مجلس می گفت، در میان

سخن گفت: از سرخانقاه تابه بُن خانقاه همه گوهر است ریخته چرا بر نچینند؟ خلق باز نگر بستند، پنداشتند گوهر است تا بر گیرند، چون ندیدند، گفتند: ای شیخ ما گوهر نمی بینیم! شیخ گفت: خدمت! خدمت! (اسرار التوحید، ص ۲۲۶) عشق - عشق جذب الهی است که صوفی را از خود بیخود می کند تا همه او شود. ابونصر سراج گفت: عشق آتشی است که در سینه ودل عاشقان مشتعل گردد و هر چه مادون الله است، همه را بسوزاند و خاکستر کند. (تذکره الاولیاء ۶۴۰) مسلمانی و مسلمان - مسلمانی در ظاهر و باطن با حق بودن است. از حسن بصری پرسیدند: مسلمانی چیست و مسلمان کیست؟ گفت: مسلمانی در کتابهاست و مسلمانان در زیر خاک اند! (تذکره الاولیاء عطار، ص ۳۳) یقین - اقرار علمی که همراه با گواهی دل باشد یقین گویند. جنید گفت: یقین قرار گرفتن علمی بود در دل که تغییر بدان راه نیابد. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۷۴). ابوسعید خراز گفت: علم آنست که در عمل آرد ترا، و یقین آنست که بر گیرد ترا (تذکره الاولیاء ص ۴۶۲). ابوتراب گوید: غلامی را دیدم در بادیه همی رفت بی زاد و راحله. گفتم یقین با او نیست هلاک شود. غلام را گفتم: در چنین جای بی زاد و راحله همی روی. گفت: ای پیر سر بردار تاجز خدای هیچکسی را بینی؟ گفتم: اکنون هر کجا خواهی برو! (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۷۶). / (دنباله دارد).

\*\*\*\*\*

زین العابدین عثمانی

دو مقاله نشر نائده همکار مرحوم و مغفور هفته نامه امید

### ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه

خواستم به سلسله نوشته قبلی، اینک در معرفی ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه، تا جایکه حافظه یار میکند، خدمت خوانندگان محترم خود، کمی روشنی اندازم: تیم فوتبال لیسه عالی حبیبیه از آن زمانی که من می خواهم سخن بگویم، عبارت بودند از مرحومان و محترمان: پاینده محمد ابراهیمی، محمد آصف، سید کریم، غلام حیدر، میر عابد، بابہ شعیب، عبدالکریم حکیمی، دکتر غلام محمد نژاد، عبدالصمد خالقی، اورنگ شیر آقا و گل محمد قندهاری. تیم باسکتبال لیسه حبیبیه عبارت بودند از: عبدالکریم افغان، نیک محمد ده افغانانی، عبدالحمید حمیدی، دکتر عرفان فطرت، نعیم ارویا، اسماعیل خان، دکتر عبدالله عثمان، ذبیح الله، اسد کریمی، دگروال عبدالحکیم رشید، نعیم مسکینیار.

اتلیک خفیفه: عبارت از دوش ها، خیزها، انداخت ها و مسافه های دور، سال یک مرتبه به اثر رهنمایی و کوشش مرحوم میر عبدالرشید بیغم، رئیس سپورت معارف در کلوب عسکری در بین تمام شاگردان معارف دایر می شد: دوش یک صدمتر: محمد موسی عظیمی ۱۰/۵ ثانیه، عبدالواسع معروفی لیسه حبیبیه و علی احمد نجات.

دوش دو صدمتر: علی احمد لیسه نجات و عبدالواسع معروفی لیسه حبیبیه.

دوش ۸۰۰ متر: عبدالغفار طوطاخیل، عبدالهادی شکیبا و علی احمد لیسه غازی.

دوش ۱۵۰۰ متر: دکتر سید حبیب لیسه نجات و نصیر احمد لیسه حبیبیه.

دوش ۱۰ هزار متر: از دارالامان تا کلوب عسکری، نورالدین لیسه حبیبیه و علم الدین میرزا محمد لیسه نجات، دو قهرمان.

انداخت نیزه: محمد ابراهیم نورستانی ۶۴ متر - محمد اسماعیل نورستانی ۶۳ متر، عبدالحکیم لیسه حبیبیه ۶۳ متر.

انداخت گلوله: عبدالحکیم نجات ۱۷ متر، عبدالحکیم وردک حبیبیه ۱۶ متر.

انداخت دسک: عبدالحکیم نجات ۵۳ متر، عبدالحکیم رودگ حبیبیه ۵۲ متر.

خیزبلند: محمدعلی دستگیرزاده ۱/۷۰ متر، احمدضیاء نجات و عبدالوحدحیبیه .  
خیزدراز: محمدانورشاغاسی نجات ۷/۹۰ متر، عبدالوحدحیبیه ۷/۷۰ متر.  
خیزقدم دار: محمدانورشاغاسی ۸/۵۰ متر، عبدالوحدحیبیه ۸/۳۰ متر.  
دویدن ۴ X ۱۰۰ ریلی لیسه نجات اول، لیسه حیبیه دوم  
دویدن ۴ X ۴۰۰ ریلی لیسه حیبیه اول، لیسه نجات دوم .  
تیم هندبال، والیبال، هاکی جمعاً نظام الدین زلمی، احمدنبیل، عبدالله شادکام و  
عبدالقدیر ومحمدشفیع لیسه حیبیه ازجمله بهترین ورزشکاران لیسه حیبیه  
بودند.

## خاطره از گذر باغبانکوچه کابل

درمورد تاریخچه این گذر معروف شهر کابل بطور دقیق معلوماتی در دست نیست که این گذر چرابنام باغبانکوچه مسما شده است، اما به قرار اظهار بعضی بزرگان سابقه دارو باتجربه، یک تعداد خانواده های باغبان و سبزی کاری که کشتکار سبزی و باغبانی شان از مقابل دروازه سیمی چنداول یا سینمای پامیر موجوده تا پل هارتل تا پل گذرگاه، در کنار دریای کابل امتداد داشت و گل‌های زینتی هم میکاشتند، منطقه راسرسبز وشاداب ساخته بودند. همین مردم با خانواده های خود در گذر باغبانکوچه سکونت گزیده بودند، و به همین مناسبت آن محله به این نام مسما شد.

اما یکتعداد دیگر از مردمان سابقه به این عقیده بودند که در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ به بعد در حدود هفت تا هشت فامیل باغبان که در جمله ایشان خانواده کاکامجید باغبان باشی ارگ شاهی نیز شامل بود و همیشه به هدایت غازی امان الله مرحوم به زیب و زینت ارگ وشهر کابل توجه داشت، به این خاطر این گذر بنام باغبانکوچه یاد می شد.

نویسنده از سال ۱۳۲۰ الی سال ۱۳۴۰ در همین گذر با پدر و مادر و برادران و خواهرانم سکونت داشتم، و درین مورد بسیار با هر کدام طور خصوصی و علنی صحبت و کنجکاوای زیاد نمودم، مگر با تأسف اصل واقعت امر بصورت صحیح و مستند معلوم شده نتوانست، مگر یک تعداد فامیل‌های باغبان و سبزی کار تا سال ۱۳۴۰ در همین گذر زندگی مینمودند.

در یکی از روزها مناقشه بین پسران سبزی کار و پسر همسایه شان بالای یک کاغذ پیران صورت گرفت که بالاخره گپ به جنگ وجدال مبدل شد تا در اثر وساطت اهل گذر جنگ خاموش گردید. پدر پسر همسایه به پسر سبزیکار گفت که او بیچه تو پسر یک سبزیکار و باغبان هستی، پسر من بیچه یک مدیر عمومی و کارمند دولت، تو چطور با پسر من جنگ می کنی؟ پسر سبزیکار در جواب گفت: کاکاجان جناب مدیر صاحب نمیدانی که ما از اجداد و پدر پدر در این گذر زندگی کردیم و این گذر به نام اجداد و پدران ما گذر باغبانکوچه یاد میشود. تو یک همسایه کرایه نشین هستی، میتوانی در کدام گذر دیگر که لایق مدیر صاحبان باشد بروی!

بهر صورت، این گذر از پل شاه دوشمشیره تا پل باغ عمومی (اولین سرک قیر در افغانستان) به نام جاده باغبانکوچه یاد می شد. درین جاده بر علاوه معاینه خانه های دکتران معروف کشور و یکی دو ادویه فروشی، متباقی همه کلاه دوزهای معروف شهر مصروف به ساختن بالا پوشهای پوست، کلاه های پوست کبود، سور، تفر و شتری، بالا پوش های نیمه که از مهمترین صادرات کشور محسوب میگردد، ساخته میشد. اصلاً پوست بره قره قل از جمله اقلام عمده صادرات کشور ما بود که به ملیونهادالر از درک آن به وطن ما سرازیری شد.

درین جاده مغازه مرحوم مولوی محمدصدیق نیز قرار داشت که بهترین و معروفترین بایسکلهای رایل، همبر و ارکولیس، سامان و لوازم ورزشی برای هموطنان از بهترین کمپنی های معروف جهان وارد میکرد .

این جاده همیشه از طرف عصر محل تفریح و سرگرمی جوانان قرار می گرفت و در ماه یک مرتبه مسابقات رول سکیتینگ نیز انجام می شد.

جشن اطفال ماه جوزا به ابتکار ریاست زایشگاه کابل، به زینت و قشنگی جاده باغبانکوچه، جاده شاهی و جاده اندرابی می افزود، دکانها دوشب و دو روز چراغانی شده بهترین قالینچه های موری و مرغوب به در و دیوارها نصب میشد، قشنگترین تابلوها و منظره ها بالای قالینچه ها آویزان میگردد، رفت و آمد مردم و ازدحام درین جاده ها خیلی زیاد بود، ساز و آواز از هر کج و کاربه گوش هاطنین می انداخت، مرحوم خلیفه برات پهلوان بالای موتر گلپوش به حیث سمبول اطفال باچوشک در دهن درین جاده ها روز اطفال رامبارکباد گفته و تجلیل مینمود. اطفال گروه گروه بایونیفورم مخصوص بالای موترهای گلپوش از پیش روی مردم باخوشی و چهره های خندان، مراسم جشن خود را به جا آورده یکی به تعقیب دیگری محل مخصوص برای گرفتن تحفه ها و جوایز می گذشتند.

از این جاده عموماً ورزشکاران دوش ده هزار متر که از دارالامان الی وزارت معارف یا کلوپ عسکری نقطه آخری بود، دوش خود را آغاز می نمودند و مردم در دوطرف این جاده قهرمانان را با کف زدن استقبال می کردند. این قهرمانان عبارت بودند از جناب نورالدین نوری و علم الدین متعلمین لیسه عالی حبیبیه، محمد رحیم میرزای هزاره و خلیل الله یوسفزی متعلمین لیسه نجات و جناب عبدالمجید متعلم لیسه استقلال که مقام اول، دوم و سوم و چهارم و پنجم بین همین پنج نفر پیشگویی می شد.

در گذر باغبانکوچه سه مسجد برای ادای نمازهای پنجگانه موجود بود، که اهالی گذر به اتفاق و اتحاد نمازها و ختم های قرآن مجید را در ماه مبارک رمضان در همین مساجد انجام میدادند، نمازهای عید و جمعه در مسجد تاریخی شاه دوشمشیره صورت می گرفت .

در گذر باغبانکوچه خانواده های سرشناس و صاحب نامی چون فامیلهای ابوی، عبدالحمید مبارز، تاتا محمد عمر مرحوم، حشمت سراج، داکتر عطا محمد نور زایی، مرحوم آبدارباشی، مرحوم رحیم الله مهر، مرحوم سید کاغذ کاکای داکتر سخی اشرف زی سید کاغذ، مرحوم عبدالاحد نعیم، مرحوم محمد شریف صمیم، داکتر فقیر محمد نیکزاد، مرحوم عبدالحمید حمیدی، مرحوم عبدالمجید معاون لیسه استقلال مرحوم داکتر حیدر ژوبل استاد فاکولته ادبیات و مرحوم محمد کبیر قره زندگی میکردند.

در گذر باغبانکوچه سماوار معروف بنام حاجی شیرکش مرحوم که همیشه برای اهل گذر و مردم رهگذر شوربای چاینکی لذیذ تهیه می نمود، بر علاوه دو دکان معروف که مربوط به حاجی محمد علی و حاجی محمد یوسف و پسران شان بود، تمام ضرورت کارمندان سفارت شوروی را تهیه و در جریان روز بدسترس شان قرار می داد.

این بود فشرده از خاطرات گذر باغبانکوچه، که جناب محمد قوی کوشان مسئول هفته نامه وزین امید به ندای ما لیبیک گفته و اجازه فرمودند تا از کوچه ها و گذرهای تاریخی شهر کابل خاطره که به حافظه هموطنان باقی مانده باشد، جهت نشر به اداره هفته نامه امید گسیل دارند تا نشر شود. نویسنده با جرئت تام میل به نوشتن خاطره از گذر باغبان کوچه نمودم. /

\*\*\*\*\*



## یک هفته دیدار از شهر کابل و نواحی

گزارشی مختصر، مورخ ۲۰ دلو ۱۳۹۵

در ماه دسمبر ۲۰۱۶ از شهر کابل عزیز دیدار نمودم، شهر در چهار سو وسع یافته، از طرف شب روشنی چراغان تمثیل یک شهر مدرن رامیکند، و اما در روز نسبت تراکم عراده جات وعدم تنظیم ترافیک، رسیدن به مرکز شهر نهایت مشکل است. نفوس زیاد به هر طرف روان بوده، داد و ستد بصورت عادی جریان داشته و مواد غذایی هم به اندازه کافی عرضه میگردد. البته خطرات انتحاری در هر سو محسوس است، یعنی عدم امنیت بود. باتذکار چند سطر فوق، تاجاییکه مشاهده نمودم، اصلاً کلمه نظم را در هیچ امر مشاهده نمی توان کرد! یعنی تعداد بیکاران عدم توازن قیمت ها و فرار سرمایه های اصلی یعنی جوانان، که برای یافتن کار رهسپار کشورهای دیگر شده اند، از جمله مشاهداتی بود که مختصر عرض کردم.

اما هموطنان ما چاره ندارند بدون اینکه باین حالت بخور و نمیر روز و شب خود را بگذرانند، و آن اولیای که به مسند مقامات عالی کشور نشسته اند، در بر آوردن نیاز مندی های اساسی مردم و وطن عزیز، کدام اقدام اساسی نموده اند. یعنی خود را (مغز متفکر جهان) وانموده اند، هر قدر انتظار کشیده ایم که کدام پلان و برنامه های اساسی را اعلام و عملی نمایند، هیچ شنیده و دیده نشد! و اگر اعلان میشد و به نشر هم میرسیدند، آنهم قسم و زورگویی، دیگر چیزی در عمل دیده و شنیده نشده است!

در سال ۲۰۱۶ در شهر بروکسل از طرف دولت های کمک دهنده مبلغ چهارده میلیارد دلار برای توسعه و انکشاف وطن ماتعهد شد و اما تا الحال از طرف حکومت وحدت ملی معلومات ارائه نشده که مصارف راد رکجا و به کدام پروژه ها در نظر گرفته اند، مگر شنیده میشود که قراردادهایی در بعضی از پروژه ها عقد شده است. لطفاً اولیای امور معلومات بدهند که قراردادها در کدام پروژه ها با کدام شرکتهای داخلی یا خارجی و تحت چه شرایطی عقد شده است.

طوریکه مطالعه میشود اهالی کشور نیازمند ضرورت های اولیه میباشند، اولیای محترم پروگرام کاروبلانیهای مجوز خود را هر چه زودتر ارائه بدارد، زیرا از دو سال حکومتداری شان گذشت، و همه روزه راجع به تقرر افراد در چوکی ها زد و بند دارند. و آلا چرانی گویند که کدام نیاز مندیها از قبیل انرژی برق، آبیاری، ساختمان جاده ها، ساخت شفاخانه ها و کلینیکها، مکاتب و مراکز آموزشی و غیره احتیاجات مردم کشور را در پروژه ها ترتیب یافته گرفته اند؟ در حالیکه منابع معادن و منابع آبهای فراوان و منابع بشری یعنی جوانان تحصیل کرده موجودند، و حیف است که مسئولین امور درین موارد صادقانه اظهاری نمی کنند، یا نمی توانند اظهار بدارند!

بدین اساس چند راه حلی که به نظر بنده برای روشن سازی جریانات و واضح شدن برنامه های حکومت وحدت ملی می آید، نقاط عمده آنرا مختصر آخدمت خوانندگان جریده امید تقدیم میدارم:

راجع به عدم امنیت سراسری: این موضوع کاملاً روشن شده که منشأ و مرکز تبهکاران در قلمرو دولت پاکستان میباشد. آن دولت از خود اهدافی دارد که عبارت از سوء استفاده از کشت تریاک میباشد، مفاد میلیاردها دلاری رابه هیچ وجه از دست نمیدهد. چه روشن است که پاکستان از نظر اقتصادی یک کشور فقیر میباشد، و میتوانم به صراحت اظهار کنم که این کشور فقیر بار دوش وطن ماست. منابع کشت و قاچاق تریاک و استفاده از آبهای دریاهای ما و تجارت غیر مجاز قاچاق همه به نفع پاکستان است، و البته چشم به منابع معادن و رسیدن به منابع ممالک شمالی ما، همه در اهداف سیاسی آن درج است.

اگر دنیای غرب به سردمداری امریکا و بریتانیا خواسته باشند، در امر برقراری صلح اقدامات جدی به عمل آرند، پس در این دار و دسته مراکز تروریستی نیات و اقدامات صادقانه رابه جهانیان نشان بدهند، در غیر آن نه تنها در کشور ما روزانه ده ها و صدها طفل و افراد بیگناه به شهادت میرسند، بلکه سرایت این دانه سرطانی در اکثر کشورهای جهان امرحتمی خواهد بود.

۲- عدم مشغولیت افراد کشور : با ایجاد پروژه های تولیدی میتوان در امر مهار کردن بیکاری، اقدامات مثبت رادر عمل پیاده نمود. فکتور سرمایه (سرمایه های خارجی و کمک ها) موجود است، اما نمی دانم اولیای امور چرادر ایجاد شغل برای مردم کاری نمی کنند. اگر دلسوزی به مردم وطن نزد اولیای امور موجود باشد، بایراه انداختن پروژه های تولیدی و زیرساختی در کشور، همه بیکاران آماده به خدمت را جذب می تواند کرد.

وبلاخره، مهمترین موضوع، نجات کشور بسته به اتحاد همه اقوام میباشد، تازمانی که مساوات وهمدلی میان همه اقوام بطور بنیادی در میان آورده نشود، وتاوقتی که انحصارجویان قومی به هوش نیایند و همه باشندگان این وطن را مساوی الحقوق و مساوی الوجایب ننگرد حال وطن ما بدتر ازین خواهد شد که هست. اما مشکل اینجاست که تاوقتی دستهای داخلی وخارجی در ایجاد مخالفت بین اقوام را دامن میزنند، هموطنان باید متوجه باشند وفریب اشخاص ظاهراً دلسوز قومی را که مردم راعلیه اقوام دیگر به شرارت انگیزه میدهند، نخورند. این وجبیه ملی ومیهنی همه افراد کشور ما می باشد. زیرا تا وقتی که چوکی هاومقامات به اساس تخصص وشایستگی تقسیم نشود، وخویشخوری و هم تباری حاکم باشد، هیچگاه صمیمیت لازم بین مسئولان به میان نخواهد آمد.

در اخیر موفقیت همه دست اندرکاران امور مملکت، اعم از خواهران و برادران را خواهانم، بخصوص در امر تنظیم بودجه ملی، اولویتهای ملی، وتحلیل وارزیابی مواقع لازم مصرف بودجه . /

\*\*\*\*\*

داکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد - کلورادو

## می گفتیم ما همه افغان هستیم !

در این نوشته میخواهم به تمام مردم افغانستان و افغانستانی های خارج مرزی واضح سازم که افغان بلاشک وشبه پشتون است ، ملیت کسانی که در افغانستان تولد شده اند، افغانستانی هست . وانچه عرض میدارم همه مستند و بدون تعرض به هیچکس، هیچ پشتون و یا لسان پشتوست بلکه برای تائید نظریه خود؛ گفتار، علما، نویسندگان، شعرا، مورخین و سیاستمدار افغان یا پشتون را ارائه میکنم.

من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم

تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال  
چند روز قبل در یک ویدیویی که از طریق فیسبوک به آن روبرو شدم مشاهده کردم که دهن متعفن طاقت باز است و زبان زشت و دوزخمکان او با کلمه ناجایزی که ازدید آئینه به خود وی بیان میکرد، به حرکت درآمده است.

من خودم از مادر ترین هستم که پدران صوفی مرحومه، را تیمور شاه از قندهار باخود بکابل آورد و بلاخره در حوالی کوچه ملاغلام که در شمال شرق عاشقان وعارفان (ع) قرار دارد مسکین گزین شدند و خانقای پهلوان

صاحب تا امروز از زمان شاهی تا کمونستی و طالبی و مجاهدین به ذکرالهی دوام داده اند. ولی نمی خواهم به استناد نیمه تریبی خودحقایق راپوشانم، زیرا همان مادر جنت مکان با پدر روانشاد صوفی مشرب من، به ما فرزندان شان درس حقیقت گوئی و صداقت داده اند. همیشه پدرم زمزمه داشت که " آفتاب به دو انگشت پنهان نمیگردد."

در دوران مکتب در لیسه عالی حبیبیه، باهمصنفان خود بحثی داشتیم و می گفتیم ما همه افغان هستیم! ممکن باورتان نیاید، شهید طاهر بدخشی هم در آن زمان که در زندان ارگ اتاق داشت به این عقیده بود. تا وقتیکه از یکتعداد فاشیست های پیرو پختونخوا، سخنان رکیک نشنیده بودم من هم خود را افغان فکر میکردم و در سال ۱۹۸۹ انجمن داکتران افغانی در امریکا "را به کمک رفقای هم مسلک و گرمی ام معصومانه، بنیان گذاشتیم. این بحث که افغان پشتون است در اثر روش بیخردانه و جهولانه نژادپرستان پشتون یا پتان ها بمیان آمد و چون برای درک بهتر به تحقیق پرداختم معلومات بی نهایت دلچسپ خواند (ج) نصیب ساخت که تا حد امکان درینجا حضور تان تقدیم میگردد.

آقای فضل احمد افغان، از برادر همصنف عزیزم نور احمد نور که آیدیلوالوی مشترک نداریم، در یک مقاله خود نوشته بود: شادروان قاسم، استاد موسیقی و سراینده محبوب وطن خود را «قاسم افغان» می نامید، و طاقتم هم در ضمن لجن سرائی اش از بیت ذیل که استاد قاسم در یک محفلی که انگریزها شرکت داشتند، سرانیده بود، یاد کرد:

گر ندانی غیرت افغانیم      گربه میدان آمدی می دانیم  
جواب من برای شان اینست که اول: در آن زمان جفنگ گویان چون طاقتم، یون، غیرت ننگیالی، مصداق، تلویزیون ژوندون و غیره وجود نداشت که "غیرپشتونها" را با زبان دوزخ مکان خود توهین کنند و دوم اینکه: در "غیرت افغانی" استاد قاسم "غیرت افغانستانی" شامل بود، نه غیرت یک قوم و یا نژاد.

در لغت نامه دهخدا آمده است که: افغانان (پشتون ها) به دو طبقه بزرگ تقسیم شده اند: درانی و غلجائی!

(جهت معلومات بیشتر به لغت نامه مراجعه شود).

انگریزها میدانستند که افغان، پشتون یا پتان است. ولی جهت تفرقه اندازی، گورنر، نارت ویست فرونتیز Sir Olaf Kirkpatrick Kruuse Caroe که قبل از تجزیه هندوستان در سال ۱۹۴۷ والی آنجا بود و بعد درباره آسیا و شرق میانه به نویسندگی آغاز کرد، نوشته است: "میگویند بین افغان و پشتون فرق موجود است که آن به اساس زیست کوه نشینی و زیست همواربست، طوریکه: آنهائیکه در زمینهای باز چون قندهار، هرات، کابل و پشاور زندگی دارند افغان گفته شوند و آنهائیکه در تپه ها و کوه ها زندگی دارند پشتون یا پتان نامیده شوند" (داکتر حمید هادی صفحه ۳۸۸ ج اول). بآنهم از یک فیصد احساس حقگوئی که داشت از زیرکی انگریزی خود کار گرفته، نگفته است که: همه مسکونین افغانستان، افغان اند.

قرارتحقیقات دوست عزیز و همصنف گرانمایه ام پروفیسر ایمیریتوس حمید هادی که در صفحه ۳۸ جلد دوم کتاب Afghanistan Experience خود نگاشته: دلایل قوی وجود دارد که اصلیت پشتون از قبیله های گمشده اسرائیل نشأت کرده است. دیده میشود که حبیبی هم ازین موضوع خبر داشته زیرا در صفحه ۳۶۹ اثر "تاریخ مختصر افغانستان" شجره پشتون را با "کیس" نه "قیص" نوشته است تا دیگران فکر نکنند که قیص ریشه عبرانی دارد.

پروفیسورهادی، درصفحه ۴۵ همان کتاب از Theodore Pennell شخصیکه در قرن ۱۹ میشینری بود که دربین اقوام پشتون بیست سال گذرانیده طرز کرکتر و معیشت شان را از نزدیک دقیقاً مطالعه نموده نوشته است: کرکتر افغانان یک مخلوط عجیب ضدیتهاست: طوریکه شجاعت باحیله گری، بنیاد خیانت صفتی با حس گناه و تقصیر، احساسات شدید مذهبی با حرص و آز؛ چیزاست که بلاخره آنها را به خلاف رفتاری حتی در مقابل عقیدت شان روان میسازد. بنگرید! که مشاهدات این فرد چقدر با روش غیراسلامی و مدنی طالبان مصداق پیدا کرده است.

در "افغان قاموس" که نشریه مدیریت لغات پشتو تولنه بوده، مولف آن عبد الله افغانی نویس است و در ماه غویی (ثور، اردیبهشت) ۱۳۳۶ چاپ شده است، و من او را در زمان طفلی میشناختم، تعریفی برای کلمه افغان نیافتم. اما قسمیکه از عنوان این مجموعه خالصی از لغات پشتویی "افغان قاموس" بر می آید که: افغان یعنی پشتون است.

در تاریخ ادبیات پشتوکه برای صنوف یازده و دوازده نوشته شده، معلومات اغراقی درباره بایزید روشن درج شده که تبصره درباره وی خارج از حوصله این گفتار است اما چیزیکه دلچسپ است اینست که: درحالتنامه بایزید ۵-۹۲۶ (هجری) ۹۸ نوشته شده که فامیل وی از چهارپشت برقبایل افغانها حکومت داشتند؛ یعنی برقبایل پشتون حکومت داشتند.

رحمان بابا (۱۱۲۸ - ۱۰۴۲ هجری) در تمام دیوان خود یکبار از کلمه افغان استفاده نموده است:

چه کشوردا افغانانو معطرشی دهریبت مصراع می زلفی دخوبان کر  
هدف از کلمه افغان اینجا پشتون است زیرا که او از خراسان سخن میزند نه افغانستان:

چه دیار زلفی رخسار می په زله نقش شو

خیل خلوت می خراسان و هندوستان شه

شهرت ننگیالی درصفحه ۲۶ رساله "دوزخو په لمبو کشی سوزیدلی جنت" زیر عنوان "په کابل او پیشور کی افغان یو دی" نوشته دارد که ترجمه اش اینست: "در کابل و پیشور افغان یکیست" و در دوام آن مینویسد: "تورخم سرحد بین افغانستان و پاکستان است. در هر دو طرف یک ولس، یک قوم، یک زبان یک کلتور و اولاده یک پدر (خرشبون برای افغانان شرقی و خرشبون برای افغانان غربی) حبیبی و پروفیسرهادی جلد اول صفحه ۳۶۴ قرار گرفته است... یکوقتی افغانان میگفتند که این یک خط مصنوعی است. یعنی فعلاً این خط وجود ندارد و طالبان آزادانه رفت و آمد کرده میتوانند. و بیست ذیل خوشحال ختک را نقل کرده است:

درست پشتون له کندهاره تراتکه

سره یوننگ په کاره پت او آشکار

ننگیالی حدود پشتونها را تعیین نموده و پتانها را با خود از یک پدر خوانده اند که ساحة سکونت و حکومتداری شان از قندهار تا اتک بوده است؛ ننگیالی درین نوشته خود از افغانستان جدائی جسته و به پشتونخواهان که پتانهای پاکستانی اند پیوند گرفته است. بعبارة دیگر "دودی زما خوری او توتو دسلاح خانی کوی."

گل پاچا الفت 'در' د الفت مرغلری "سروده است:

نا پوهی خواره خواری ده او پشتون دی

کورپی ورا، کاری گدود او بی ترتیبه

و ازوست:

خاونده تا په انسانانو کی قومونه کره جور

تا قبیلی شعبی پتی او ملتونه کره جور  
دترک عرب افغان په نوم دی اولسونه کره جور  
تا له مرغانو د هوا بیل بیل سیلونه کره جور  
زکه کوتری نه گدیژی کله زانو سره  
بلبلی نکری پروازونه له کارغانو سره  
شهید موسی شفیق هم سروده دارد و به پشتونها گفته:  
دا چی وایی ته افغان یی شه! په لار دچا روان یی  
چی په لار پشتونه حی معلومیژی په زله وران یی  
یعنی تو که میگوی من افغان هستم (پشتون) خوب بگو که بکدام راه روان  
هستی؛ اگر به راه پشتو نروی معلوم میشود که قلب ویران داری.

مرحوم گل پاچا الفت آیه ۱۳ سورة الحجرات " یا ایها الناس انا خلقناکم من  
ذکرو انشی وجعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا؛ ان اکرمکم عند الله اتقکم ان الله  
علیم خبیر" را در قالب شعر پشتو گنجانیده معتقد است که شعبات و قبایل  
مختلف وجود دارد که باید شناسایی صورت گیرد. ولی ولس افغان را که  
قبیله پشتون است هم تذکر داده سروده است که کبوتر با زانو (لگ لگ یا  
کلنگ Crane یکجا نمیشود و بلبل با کارغانو (زاغها) پرواز نمیکند که به  
ضرب المثل "کبوتر با کبوتر باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز"  
تماس گرفته است. اما تعبیر اینکه اکرم تر شما متقی تر شماست تغافل شاعرانه  
کرده است و هم نتیجه گرفته شده میتواند که: قوم زاع تنها با زاع پرواز  
کند با دیگران متحد نشود.

"افغانی کلتوری تولنه" که مقررش در کالیفورنیاست و چنددی قبل یکی  
از موسسین شان قیوم کوچی با شفیق عیار مصاحبه دلچسپ داشتند. یک مجمع  
خاص پشتونهاست، بعضاً خیلی متعصب و فاشیست مجاز، که زیر  
نام "افغانی" اما پشتونیسیم، فعالیت دارند.

بدین ملحوظ، نزد من و خوانندگان این مضمون، هیچ شک و تردیدی باقی  
نمانده که کلمه (افغان) فقط معنی "پشتون" دارد و بس. آنهاییکه هنوز هم به  
این باور اند که افغان به تمام ملت افغانستان اطلاق شده می تواند بایست  
از خواب گران برخیزند و دلایل منطقی منتشره مخصوصاً علما و ادبای ادبیات  
پشتو را بنظر نیک نگریسته از قرآن پیروی نموده حقوق حقه قبایل دیگر راه  
شناخته به نظر قدر بنگرند. اگر غیر پشتونها، افغان یعنی پشتون را پذیرند در  
آنصورت پدرشان خورشبون خواهد بود آنوقت راست خواهد بود که آن، دهن  
طاقت را باز متعفن سازد! ولی:

۱- گمان نمیکنم امکان ندارد که " پدر این یک قوم (پشتون، خورشبون زاده)،  
یک اولس، یک زبان؛ پدر تاجک، ازبک، هزاره و یا دیگر غیر پشتونها هم  
شده بتواند."

۲- چون پشتون از غیر پشتون کاملاً متفاوت اند، پس: شناخت دیگر قبایل به  
اساس آیه متبرکه فوق بر ما فرض است و هیچ پشتون (افغان) بر غیر پشتونها  
برتری ندارد مگر به تقوا، علم و فضیلت.

۳- مشکل قانون اساسی مملکت است. آنچه ماده ۴ قانون اساسی  
مینگارد بر ملت افغانستان جفایی بیش نیست. این ماده چنین نوشته شده است:  
ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند {  
پاید به "کسانیکه در افغانستان تولد شده اند"، تبدیل گردد، زیرا اکنون یک  
تعداد زیاد پاکستانیها تابعیت افغانستان را به اساس مشوره آی اس آی (انتر  
سرویس انٹیلیجنس) بدست آورده اند که جزء ملت افغانستان نیستند. (ملت  
افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه  
یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغز، گوجروسایر اقوام میباشد) برای رفع برتری

وبه اساس روش دموکراسی و ادبیات امروزی اسمای این اقوام باید به اساس الفبا ترتیب شود. یعنی: ازبک، ایماق، براهوی، بلوچ، پشتون، پشه یی، تاجک، ترکمن، عرب، قرغز؛ قزلباش، گوجر، و هزاره. چون سرشماری دقیق و مستند به اساس قواعد احصائیوی بدست نیست و در افغانستان هیچ قوم اکثریت نداشته نزدما اکثریت و اقلیت مفهومی پیدا نمیکند و نباید در یک وثیقه ملی به غلط از آن استفاده شود. بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان (پشتون) اطلاق میشود..."

باساس معلومات فوق و اوامر خداوندی، کس نمیتواند که "پشتونیت یا پشتونیسیم" را بردیگران" به جبر و زور سالاری "بقبولاند؛ بازهم ضد تعلیمات قرآنی است که "جبر" را روانمیدارد. از جانب دیگر مشکلات وسختی هایی را که بر مردم غیرپشتون با این قانون اساسی وارد کرده اند؛ از آیه متبرکه که خداوند "میخواهد برای شما آسانی و نومی خواهد دشواری" پیروی نشده است.

۴- گمان نمیکم که DNA غیرپشتون با "دی ان ای" غلجایی و درانی یکسان باشد؛ تا وقتیکه ثبوت نشده است که آنها با پشتونها DNA مشابه دارند؛ غیرپشتونها افغان که "پشتون" معنی دارد نبوده، افغانستانی هستند و افغانستانی باقی خواهند ماند. اگر زمینه انتخاب نام دیگر برای افغانستان میسر شود من اسم باستانی آریانا را پیشنهاد میکنم.

۵- ما خود را در همه جا باید تاجک افغانستانی، ازبک افغانستانی، پشتون افغانستانی و قس علیهذا معرفی کنیم و امید می رود مثلیکه، امریکن هندوستانی، امریکن ترکمنستانی، امریکن پاکستانی و دیگران شناخته شده اند ما هم به اسم اصلی ما شناخته شویم تا بر مغرضین و دشمنان قسم خورده افغانستان زمینه فتنه انگیزی، تفرقه اندازی و فریب و خدعه کاری میسر نشود.

۶- چیزیکه تأثر عمیق مرا بار میآورد اینست: فلان افغان رادیکال اسلامیسست در نیویارک بمب میگذاشت، فلان افغان رادیکال اسلامیسست در شهر اورلاندو در ایالت فلوریدا مردمان معصوم و بیگناه را بقتل رسانید. که در حقیقت این افغانها، پشتونها اند که این عمل غیر انسانی، غیر مدنی و غیر اسلامی را انجام داده اند؛ نه افغانستانیها! اینست خدمت این گروه گندم خراب کشور که همه خرمن مردمان خوب افغانستان را خراب کرده، نام بد داده اند. علاوه بر آن روز جمعه ۲۷ جنوری ۲۰۱۷ بساعت ۳:۲۰ بعد از ظهر از CNN شنیدم که مایکل مک کال رئیس کمیته امنیت ملی Home Security اظهار داشت: "در قسمت دادن ویژه مهاجرت به امریکا تقدم به عیسویان داده میشود، زیرا آنها بما ضرر نمی رسانند و این رادیکال اسلامیسست هاست که امنیت ملی ما را برهم میزنند"؛ و اینست خدمت شان به اسلام!

ازینکه حاضر شدند در تذکره الکترونیکی افغانستان، قومیت، این حق ملیونها افغانستانی را تلف نمایند یک قدم پیش گذاشته شد، اما با اضافه نمودن ملیت افغان (پشتون) نه تنها اینکه افغانستان راصدها قدم به عقب رانده اند بلکه مردم با غیرت افغانستان را فریب شاخدار داده اند. پس هر چه زود تر ملیت افغان به ملیت افغانستانی در تذکره الکترونیکی جدید تصحیح شود تا از جنجالهای آینده، جلوگیری بعمل آید.

اکنون میخواهم چند کلمه با طاقت در میان بگذارم:

طاقت، شمانظر به روشی که در پیش گرفته اید نمیتوانم شمارا برادر، هموطن و حتی جنرال خطاب کنم. بنظر من، همه اینها پرنسیپ های دارند که شما فاقد آنها هستید و جنرالی شما مانند انتخاب رئیس جمهور دونالد ترامپ، قانونی است اما با گفتار سربازاری تان مقام یک جنرال را با خجلت نزل داده ای که مشروعیت شما رازیر سوال میبرد. از جانب دیگر از شما متشکرم که با تکرار

عادت بدتان گفتم چندی قبل مرا که گفته بودم: عادت تغییرپذیر نیست و گلبدین هشت بار آتش بس نموده، آن عادت خود را باز تکرار خواهد کرد که این بار به ضرر رئیس جمهور اشرف غنی احمدزی تمام خواهد شد، به اثبات رسانیدید! خدا کند افغانها یا پشتونهای دانشمند، عالم و حقجوی ما شمارادر ترک این عادت بدتان رهنمائی نمایند. وهم نمیتوانم شما را پیرو سنت محمد پیامبر اسلام (ص) خطاب کنم زیرا گفتار و کردار شما بحد احادیث متبرکه رسول الله (ص) است، بدین دلیل:

۱- حدیث نمبر ۶۰۴۴ صحیح بخاری ترجمه الحاج عبدالعلی نوراحراری از عبدالله بن مسعود روایت است که رسول خدا (ص) فرمود: دشمنان دادن مسلمان فسق (گناه) است و کشتن آن کفر است.

۲- حدیث نمبر ۶۱۲۰ صحیح بخاری، پیامبر (ص) فرمود: آنچه مردم از سخنان پیامبران پیشین دریافته اند، اینست که "اگر حیا نداری هر چه خواهی کن." ۳- حدیث نمبر ۴۳۳ در الادب المفرد صفحه ۲۹۹ ترجمه احراری با سند از ابوذر روایت است که از پیامبر (ص) شنیده است: کسیکه خود را غیر از پدر خود نسبت دهد در حالیکه انرا میداند، همانا عمل کفر مرتکب شده، و کسیکه خود را به قومی نسبت بدهد که متعلق به آن قوم نباشد باید جایگاه خود را در آتش دوزخ آماده نماید و کسیکه مردی را کافر میخواند یا بگوید دشمن خدا و او چنان نباشد نسبت آن به گوینده آن بر میگردد.

۴- حدیث نمبر ۱۰ باب ۴ صحیح بخاری، ترجمه احراری: از عبدالله بن عمر روایت میکنند که پیامبر (ص) فرمود: مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او ایمن باشند و مهاجر کسی است که آنچه را خداوند منع کرده است ترک نماید. حضرت مولانا عبد الرحمان جامی در رساله چهل حدیث خود این حدیث را چنین به نظم آورده است:

مسلم آنکسی بود به قول رسول گرچه عامی بود و گر عالم  
که به هر جا بود مسلمانی بود از قول و فعل او سالم  
بدین ترتیب طاقت و طاقتیان باید به اساس دلایل فوق از جفنگ گوئی  
دست بر داشته اگر عقیدت راسخ به اسلام و سخنان انحضرت (ص) دارند  
نگذارند که غیر پشتونها به پدری که نسبت ندارند نسبت پیدا کرده عمل  
کفر انجام دهند. نگذارند به قومی که متعلق نیستند به جبر جزء آن قوم شوند  
و جای خود در آتش مهیا سازند و یا اینکه این پالیسی تان است تا غیر  
پشتونها کافر تلقی گردند و جایشان در دوزخ باشد! که این خیال است و  
محال است و جنون.

متأسفانه، شمایاقتیان و قتیکه دلیل و منطق در دسترس ندارید نویسندگان و اهل  
نخبه را نوکرفلان و بهمان تاپه میزنید. من نوکر امریکا، ایران، انگریز  
ها و پاکستان نیستم. تنها بنده خدا و پیرو تعلیمات رسول برحقش محمد  
(ص) که باقرآن و روش پیامبری او مطابقت داشته باشد سرتسلیم خم دارم  
و بس! و شماها هم باید به این راه که راه درست است! جهت رسیدن به منزل  
مقصود نیکخواهی و نیکنامی قدم بردارید. باور کنید به خیر و صلاح شما و  
همه ما است.

من این گفتارم را با سروده از فیض کاشانی پایان بخشیده امیدوارم این بحث  
که افغان پشتون است و ملیت افغانستانی هست در همین جا پایان یابد، حقایق  
پذیرفته شود. و ما میگوئیم:

بیا تامونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم  
انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم  
شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم  
شود چون روز، دست و پای هم، در کار هم باشیم

یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار  
زبان و دست و پا یک کرده، خدمتگار هم باشیم  
نمی بینم به جز تو همدمی ای "فیض" در عالم  
بیا دماز هم گنجینه اسرار هم باشیم  
والسلام علی من التبع الهدی./

\*\*\*\*\*

**مژده به دانش آموختگان لیسه عالی رابعه بلخی**  
کتاب «*خاطرات یک تعداد استادان و شاگردان لیسه رابعه بلخی*» انتشار یافت. این کتاب حاوی شرح حال و خاطره های دوران شاگردی بخشی از شاگردان، و خاطرات چندین تن از استادان بوده، و منحیث یک کتاب عکسهای فردی و جمعی و خانوادگی چهل تا پنجاه سال پیش و ایام کهولت آنان می باشد. خانم ماری خلیلی ناصری، گردآورنده و ناشر این اثر جالب، خواندنی و دیدنی هست. علاقمندان می توانند کتاب مذکور را از نشانی های ذیل بدست آورند:

دفتر هفته نامه امبد، آدرس و تلفون: ۶۳۲۱-۴۹۱-۷۰۳  
2002 Mayflower Dr. Woodbridge, VA 22192  
دفتر چاپخانه آل پرنسس: آدرس و تلفون: ۱۹۲۲-۴۳۵-۷۰۳  
585 Grove St. # 110 Herndon, VA 20170 (Mr. Pazoki)